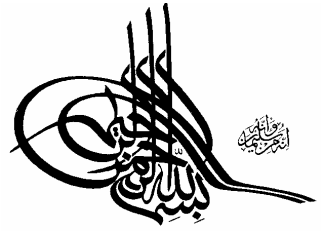

خاندان‌های حکومتگر گیلان

(حاکمان و فرمانروایان محلی گیل، دیلم و تالش)

تحقیق و تألیف:
کیوان پندی

سرشناسه	: پندی، کیوان، ۱۳۵۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: خاندان‌های حکومتگر گیلان: حاکمان و فرمانروایان محلی گیل، دیلم و تالش/ تحقیق و تالیف کیوان پندی.
مشخصات نشر	: رشت : نشر بلور، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۹۲ ص.: عکس؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س‌م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۶-۸۰۸-۷
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۸۹ - ۹۲.
عنوان دیگر	: حاکمان و فرمانروایان محلی گیل، دیلم و تالش.
موضوع	: الیگارشی -- ایران -- گیلان -- تاریخ
موضوع	: Oligarchy -- Iran -- Gilan -- History
موضوع	: استانداران و فرمانداران -- ایران -- گیلان
موضوع	: Governors -- Iran -- Gilan
رده بندی کنگره	: ۲۰۴۹DSR
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۲۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۹۰۶۷۸۹

خاندان‌های حکومتگر گیلان

تحقیق و تألیف:	کیوان پندی
ناشر:	انتشارات بلور
نوبت چاپ:	اول
سال انتشار:	۱۳۹۸
امور فنی:	هنر و اندیشه
چاپ و صحافی:	چاپ زیتون
شمارگان:	۱۰۰۰
قیمت:	۲۰/۰۰۰ تومان

نشانی: رشت، خیابان امام خمینی، کوی آفخرا، جنب مسجد، انتشارات بلور
تلفن: ۳۳۲۴۵۵۷۵-۰۱۳ ۳۳۲۶۲۲۳۲-۰۱۳ فکس: ۳۳۲۵۴۶۱۷- ۰۱۳
همراه: ۰۹۰۲۱۹۷۵۱۲۳ SMS: ۵۰۰۰۲۰۶۰۵۰۶۰
Email. BoloorBook@gmail. com
/BoloorBook
www.BoloorBook.com

فهرست

عنوان	صفحه
سرزمین من گیلان	۵
خاندان گُشنسب	۷
خاندان گیلانشاه	۸
علویان	۱۳
سلسله جستانیان	۱۵
مسافریان	۱۸
زیاریان (آل زیار)	۱۹
کاکوان	۲۲
اسماعیلیان	۲۳
اسحاقوندان	۲۴
ناصروندان	۲۷
کیائیان (سادات کیاییه)	۲۹
کوشیج (کیاییان دیلمان)	۳۲
هزار اسپی (کیاییان اشکور)	۳۲
اسمعیلوند (اسماعیلود)	۳۳
انوزوند	۳۴
تجاسپیان	۳۶

مرداویج وند ۴۰
فرمانرویان تولم ۴۲
امیران شفت ۴۳
فرمانروایان تالش ۵۳
خاندان فومنی ۵۹
خاندان صفاری..... ۶۷
خاندان منجم باشی ۷۱
خاندان صوفی ۷۳
خاندان حاکمی ۷۴
خاندان اکبر ۷۷
تصاویر..... ۸۲
منابع ۸۹

سرزمین من گیلان

گیلان امروزی استانی است در کرانه‌ی جنوبی دریای کاسپین واقع در دامنه‌های شمالی رشته کوه‌های البرز با وسعتی معادل ۱۴۷۱۱ کیلومترمربع، اما در گذشته شامل وسعتی بیشتر از حد مرزی خود بود و از آستارای جمهوری آذربایجان و بندرلنکران و شیروان تا ناحیه مغان و از شرق تا جنوب شرقی تا چالوس مازندران و گاهی تا نیشابور و از جنوب تا شهر ری را شامل می‌گردید. این دیار در شمال شرق هم مرز منطقه بزرگ تالش بود که درگذشته بخشی از گیلان به‌شمار می‌رفت. پس از پایان جنگ اول ایران با روسیه و تحمیل قرارداد گلستان در عصر فتحعلیشاه قاجار، تالش‌علیا در سال ۱۲۲۸ هجری قمری ضمیمه خاک روسیه گردید و این مرز به رود آستارا جایگزین شد. این سرزمین در آغاز و در عصر باستان به همراه مازندران، بخشی از سرزمین وسیع «پتشخوارگر» که در آن اقوام اولیه بومی‌ای چون: کاسپی، کادوسی، آماردی و بعدها گیل و دیلم و تالش در آن می‌زیستند.

یافته‌های باستان‌شناسی در این سامان نشان دهنده وجود تاریخی کهن و درخشان و تمدن‌های چند هزار ساله‌ای چون: مارلیک (چراغعلی تپه)، دیلمان و تالش است که هر کدام وقایع و حوادث پرشماری را از سر گذرانده‌اند. به استناد متون قدیم، مرکز گیلان ابتدا دولاب (گسکر) و سپس فومن و لاهیجان بود که هر کدام رخدادهای بسیاری را به خود دیده‌اند. نهایتاً پس از الحاق این سرزمین به حکومت مرکزی دوره شاه‌عباس اول صفوی در شوال سال ۱۰۰۰ هجری قمری، چندی بعد رشت به مرکزیت کل آن رسید که از آن زمان تاکنون مرکز مانده است.

به گواهی تاریخ، خاک سرزمین گیلان حداقل از قرون اولیه دوره اسلامی به‌واسطه رودخانه بزرگ «سفیدرود» (سپیدرود)[۱] به دو قسمت جداگانه و مستقل غرب گیلان و شرق گیلان تقسیم می‌شد که بخش غربی آن را با مرکزیت «فومن»، «بیه‌پس» و بخش شرقی آن را با مرکزیت لاهیجان، «بیه‌پیش» می‌گفتند. بیه‌پس در واقع به غرب رودخانه سفیدرود گفته می‌شود که شامل مناطقی چون:فومن، شفت، تولم، گسکر، تالش و رشت بود و بیه‌پیش هم که در شرق سفیدرود قرار داشت، مناطقی چون: لاهیجان، لنگرود و رودسر را بر می‌گرفت و سفیدرود هم به نوعی مرز طبیعی این دومنطقه شناخته می‌شد. این بخش از شمال ایران در طی قرون متمادی بصورت مستقل و با استقلال از سلسله‌های پادشاهی ایران چون: مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان روزگار می‌گذراند و حداقل از اواخر عصر باستان به این سو خاندان‌ها و سلسله‌های محلی حکومتگر و حاکمان و فرمانروایان محلی در آن حکمرانی داشتند که در کتاب پیش‌رو به شاخص‌ترین و معروف‌ترین‌شان آشنا می‌شوید و با شماری از وقایع و حوادث دوران ایشان نیز آگاهی پیدا خواهید نمود. این حاکمان و فرمانروایان از اواخر دوره ساسانی تا سال‌های پایانی دوره قاجار مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته‌اند. از اوایل دوره پهلوی به بعد نهادهایی چون استانداری و فرمانداری روی کار آمدند که در واقع استاندار حاکم گیلان و فرماندار حاکم شهر و بخشدار هم حاکم بخش‌هایی از

---

۱ - این رود در گذشته با نام‌های مختلفی ازجمله آماردوس خوانده می‌شد که نام خود را از قوم آمارد که به قولی تمدن مارلیک منسوب به آنهاست گرفته است. گفته می‌شود سفیدرود در عصر باستان مرز بین کادوس‌ها و آماردها بوده است.

گیلان محسوب می‌شدند. در همان زمان القاب و عناوین حکمرانان گیلان به بوته فراموشی سپرده شدند و خوانین هم فقط تا زمان اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۰ که رژیم ارباب –رعیتی از میان رفت خودنمایی می‌کردند. امروزه شماری از نوادگان ایشان با نامهای خانوادگی متعددی در گیلان و دیگر نقاط زندگی می‌کنند و بعضاً از اجدادشان اسنادی در دست دارند که مطالعه و بررسی آنها ارزشمند بوده و می‌توان به بخشی از تاریخ و وقایع زمان ایشان در قرون گذشته پی برد و به اطلاعات مفیدی دست یافت.

خاندان گُشنسب

گُشنسب که معرب آن «جُشنسف» (به معنی دارنده اسب نر و قوی) است، نام شماری از شاهزادگان بود که در فواصل قرون در سرزمین «یتشخوار» به مقام شاهی دست یافتند. معروف‌ترین آنها جُشنسف شاه نام داشت که همزمان با تشکیل شاهنشاهی ساسانی بر گیلان، دیلمان، رویان، مازندران و دماوند فرمانروایی می‌کرد.[1] این خاندان حکومتگر قدیمی‌ترین و به روایتی دیگر نخستین خاندان و سلسله‌ای است که بر صفحات شمالی ایران باستان، به‌ویژه گیلان که در آن زمان به سرزمین «کادوسیان» شهرت داشت، حکم راند. آغاز سلطنت گشنسب شاهان را سال ۳۳۳ ق.م نوشته‌اند که حدود هشتصد سال طول کشید.

اطلاع چندانی از دوره حکومت این دودمان شاهی در دست نیست. همین‌قدر می‌دانیم که بعد از درگذشت اسکندر مقدونی و پس از اینکه ساکنان

۱- کرونولوژی تاریخ گیلان، صفحات ۱۷ و ۱۹۵

گیلان یا کادوسیان بر علیه کارگزاران وی دست به شورش زدند، اتحادیه‌ای به نام اتحادیه ایالات شمالی ایران با نام «پتشخوارگر» تشکیل و اعلام موجودیت کرد و یکی از اعضای این خاندان به ریاست آن رسید. به زعم برخی از یادداشت‌ها، در زمان سلطنت اردشیر ساسانی قدرت و نفوذ جُشنسف شاه افزایش یافت و اردشیر هم پادشاهی و حکومت وی بر سرزمین پتشخوارگر از جمله گیلان را به رسمیت شناخت. جالب اینکه در نامه تاریخی «تنسر»[1] - هیربدان هیربد - به این پادشاه باستانی گیلان نیز اشاره شده است. در این نامه که در واقع رساله کوچکی است، از جُشنسف به‌عنوان پادشاه پتشخوارگر یا فرشوادگر یاد شده و از وی خواسته شده که با اردشیر ساسانی همکاری نماید.

خاندان گیلانشاه

گیلان‌شاه نام و عنوان شماری از فرمانروایان گیلان باستان در اواخر دوره سلطنت خسرو پرویز ساسانی بوده است.[2] آنطوری که از نوشته‌های برخی از مورخین دوره اسلامی نظیر ابن‌اسفندیار کاتب و اولیاءالله آملی بر می‌آید، در سال‌های پایانی ساسانیان، فیروز نامی از نوادگان قباد ساسانی بر گیلان چیره شد و اهالی این سرزمین به‌تدریج به اطاعت او در آمدند. بر پایه‌ی گزارش‌های ایشان فیروز فرزند نرسی دختری از شاهزادگان گیلانی را به همسری برگزید و از او

۱- این نامه را ابن‌مقفع از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده و همان را ابن اسفندیار کاتب مورخ آملی قرن ششم هجری به فارسی برگردانده و در کتاب تاریخ طبرستان خود آورده است. بعدها در سال ۱۳۱۱ خورشیدی روانشاد مجتبی مینوی آن را به صورت کتابی انتشار داد.

۲- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۴۵۵

صاحب پسری به نام «گیل» شد. گیل پس از مرگ پدر در حدود سال ۱۷ هـ.ق (۶۳۹ – ۶۳۸ م) به پادشاهی گیل‌ها یا همان گیلک‌ها رسید و اندکی بعد دیلمی‌ها را نیز با خود متحد ساخت و بدین‌ترتیب فرمانروایی خاندان گیلان‌شاه بر سرزمین گیلان و بعدها غرب مازندران آغاز شد. چندی بعد فرزند گیل به نام گیل‌گیلانشاه در حدود سال‌های ۲۳ – ۲۲ هـ. ق به قدرت رسید و بعدها بخش وسیعی از تبرستان قدیم ازجمله رویان و آمل و نور را به تصرف خود در آورد و بدین ترتیب قلمرو فرمانروایی او از گیلان تا گرگان گسترش یافت و سلطنت او بر سرزمین یتشخوارگر آغاز شد. به گواهی تاریخ این شاهزاده گیلانی در همان زمان به «گاوباره» یا «گابره» معروف شد و بعد از اینکه یزدگر سوم ساسانی پادشاهی او را به رسمیت شناخت، به فرشوادگر شاه (به معنی پادشاه کوه و دشت) نیز ملقب گردید.[1] مرکزیت و تختگاه این خاندان فومن و آمل هم ولیعهدنشین ایشان محسوب می‌شد که این رسم تا زمان خلافت منصور عباسی (۱۴۴ هـ. ق) ادامه داشت.[2]

نوشته‌اند که: گیل گیلان‌شاه به هنگام مرگ در سال ۴۰ یا به روایتی دیگر سال ۶۰ هـ. ق دارای دو پسر به نام‌های: دابویه و پادوسبان بود که بازماندگان ایشان سالها با عنوان دابویهیان (شاهان دابویهی) بر گیلان و گاوباره‌گان پادوسبانی بر غرب مازندران به مرکزیت کجور وبعدها ساری فرمان راندند. شماری از ایشان با القاب و عناوینی چون: اسپهبد (اصفهبد)، استندار (استاندار) و ملک شناخته

۱- گیلان در آیینه‌ی زمان، صفحات ۴۰ و ۴۱

۲- نام‌ها و نامدارهای گیلان، صفحه ۴۵۷

می‌شدند. نوشته‌اند که؛ پادوسبانیان خود به چندین شاخه تقسیم می‌شدند که ملکان کجور از معروف‌ترینشان بود. ایشان به مرکزیت کجور بر رویان قدیم که متشکل از لاریجان، آمل، نور، نوشهر و چالوس فعلی بود سالها فرمان راندند؛ تا اینکه در سال ۱۰۰۶ هجری قمری توسط قزلباشان شاه‌عباس اول صفوی منقرض شدند. گفته می‌شود حدود ۹۶۰ سال حکومت کردند و شهریار و بهمن پسر کیومرث از معروف‌ترینشان بودند.

اما در دوره فرمانروایی این خاندان حکومتگر و اعقابشان، در گیلان حوادث‌هایی بوجود آمد و رویدادهای به‌وقوع پیوست که در تاریخ ثبت شده و ما در اینجا به اجمال به شماری از آنها اشاره می‌کنیم.

مهمترین وقایع به‌وقوع پیوسته در دوره‌ی ایشان حمله‌ی اعراب به ایران بود که شرح آن در منابع تاریخ ایران آمده است. به گواهی تاریخ بعد از روی کار آمدن خسرو پرویز ساسانی، ایران با آشفتگی سیاسی روبرو شد و چندی بعد کشور دچار هرج و مرج گردید و به دلیل بی‌عدالتی و فساد داخلی رو به انحطاط رفت، تا اینکه خسرو پرویز در سال ۶۱۸ میلادی کشته شد و چندی بعد یزدگرد سوم ساسانی بر تخت شاهی ایران تکیه زد. در زمان وی ایران بسیار آشفته و نابسامان بود. به‌دنبال این وقایع، خبر ضعف و انحطاط ایران به اطلاع ابوبکر که در آن وقت به لشکرکشی دیگر کشورها مشغول بود رسید و او هم خالدبن ولید را مأمور جنگ با ایران کرد. از آن پس میان سپاه ایران و لشکر اعراب چند جنگ بزرگ و کوچک به وقوع پیوست، تا اینکه سرانجام ایران در سال ۱۴ هـق در جنگ قادسیه شکست خورد و بعد از کشته شدن رستم فرخزاد سردار ایران، پرچم ایران به دست

اعراب افتاد و از آن پس اعراب مسلمان شهرهای ایران را یکی پس از دیگری به تصرف خود در آوردند.

در این میان گیلان هنوز به تصرف اعراب در نیامده بود و این سرزمین در پناه رشته کوه‌های البرز و جنگل‌های انبوه ،با استقلال با فرمانروایانی گیلان‌شاه روزگار می‌گذراند، تا اینکه نخستین برخورد تازیان با ساکنان گیلان در سال ۲۲ هـ‌ق در زمان عمربن خطاب رخ داد. در این وقت اعراب بر بیشتر ولایات ایران به جز گیلان و بخشی از مازندران تسلط یافته بود و یزدگرد سوم به شهر مرور از توابع خراسان قدیم گریخته بود. در این هنگام که اهالی گیل، دیلم و تالش احساس خطر کرده بودند، دیری نپایید که میان ایشان و تازیان نبردی سخت در گرفت.[1] در سال مذکور سپاهیان گیلان در ناحیه‌ای موسوم به دستبی که بین قزوین و همدان قرار داشت با سپاهیان عرب به فرماندهی نعیم‌بن مقرن وارد نبرد شدند. فرماندهی گیلانیان با سردار موتا (مهتا) دیلمی بود که با همه مقاومت و سختی‌ها، عاقبت شکست خوردند و بسیاری از ایشان، از جمله موتا دیلمی نیز کشته شد. پس از این نبردهای دیگری میان ایشان روی داد که شماری از آن، دوره حکومت گیلان‌شاهان به وقوع پیوسته است. نوشته‌اند که در این جنگ‌ها نام و آوازه دیلمیان در منظومه ویس ورامین از شاهکارهای ادب فارسی سروده فخرالدین اسد گرگانی شاعر قرن پنجم هجری آمد. آنطور که در برخی از یادداشت‌ها آمده؛ بعد از مرگ فرزند ارشد گیل گیلان‌شاه به نام دابویه در سال ۵۷ هـ. ق، خورشید

۱- در این زمان، اعراب گیلان را به دو بخش کوهستانی و جلگه‌ای تقسیم کرده بودند که اولی را جبل و دوم را هامون یا سهل نام‌گذاری کرده بودند.

اول قدرت را در گیلان در دست گرفت که حکومت وی با اواخر خلافت معاویه مصادف بود. در زمان وی هزاران نفر از سپاه اعراب به فرمان معاویه به قلمرو شرقی فرخان فرزند دابویه حمله کردند، اما در این جنگ مصقله و سپاهیانش به دست جنگ‌جویان گیلی، دیلمی و تبری کشته شدند. سالها بعد در سال ۹۳ هـ.ق اسپهبد خورشید دوم روی کار آمد. در زمان وی یزیدبن مُهلّب والی وقت عراق بر گیلان تاخت که عاقبت اعراب ناگزیر به صلح با اسپهبد خورشید شد.[۱] پس از این منصور خلیفه سیاسی در سال ۱۴۱ هـ. ق فرمان جنگ علیه پادشاه پتشخوارگر را صادر کرد و از آن پس تازش‌های پی‌درپی اعراب به قلمرو اسپهبد خورشید آغاز شد، تا اینکه پس از سال‌ها جنگ و ستیز، در سال ۱۴۴ هـ. ق اسپهبد خورشید به‌دنبال شکست در برابر تازیان و بعد از اینکه به ناتوانی خود پی برد، اندکی بعد در همان سال در گذشت و بدین‌ترتیب پایان فرمانروایی آل‌دابویه بر گیلان و تبرستان (مازندران) فرا رسید. پادوسبانیان که آل پادوسیان نیز خوانده می‌شدند سرانجام پس از سال‌ها حکومت بر مازندران عاقبت در سال ۱۰۰۶ هـ ق توسط شاه عباس اول صفوی از میان رفت. نوشته‌اند که این سلسله پس از دودمان آفتاب در ژاپن طولانی‌ترین سلسله جهان است که از سال ۲۲ تا ۱۰۰۶هجری قمری در رویان و اطراف آن حکومت کردند. گفته می‌شود؛ این سلسله پس از فروپاشی گوشه‌نشین شدند و به دامپروری و کشاورزی پرداختند، ولی هیچ‌گاه اصالت خود را فراموش نکردند و هنوز هم شماری از این خاندان شجره‌نامه پدرانشان را در دست دارند و فرزندان خود را به نام فرمانروایان پادوسبانی می‌نامند.

۱- کرونولوژی تاریخ گیلان، صفحات ۲۷ و ۲۸

یکی از معروف‌ترین افراد این خاندان، نیما یوشیج پدر شعر نو بود. وی ابتدا علی نام داشت ولی سپس نامش را به اسم یکی از پادشاهان پادوسبانی" نیما " گذاشت.

علویان

علویان عمدتاً، یعنی افرادی که منسوب به اول امام شیعیان جهان حضرت علی علیه‌السلام باشند و در طول تاریخ به پیروان این امام جانشین حضرت محمد(ص) اطلاق شده است. به گواهی تاریخ، علویان از قرن دوم هجری به بعد برای در امان ماندن از خلفای عباسی و کارگزاران ایشان از نواحی چون عراق، مدینه به خط امن شمال، به‌ویژه گیلان و مازندان کوچیدند و در این صفحات ماندگار شدند و تبلیغ دین اسلام نمودند. عاقبت شماری به شهادت رسیدند و تعدادی هم به مرگ طبیعی از دنیا رفتند و در این مناطق مدفون شدند که امروزه شماری از ایشان را به نام سادات علوی و امامزاده می‌شناسیم.

به گواهی تاریخ ؛اولین علوی که به این مرز و بوم پناهنده شد. یحیی‌بن عبدالله بود که در سال ۱۷۵ هجری قمری در زمان حکمرانی جستانیان برای در امان ماندن از دست مأموران خلیفه عباسی هارون‌الرشید پنهانی از مدینه وارد دیلم شد تا قیامی دیگر را علیه عباسیان، پی‌ریزی کند و مهم‌تر آنکه دین اسلام را در این صفحات رواج داده و تشیّع را نیز گسترش دهد. پس از وی رهبران دیگر علویان یکی پس از دیگری وارد گیلان و طبرستان (مازندران) شدند و پای در راه تکاپوی سیاسی گذاشتند. از شاخص‌ترین‌شان ابوالحسن احمدبن حسین هارونی مشهور به «المؤید بالله» است که در سال ۳۸۰ هـ. ق پیروانی پیدا کرد و بر تخت فرمانروایی هوسم (رودسر فعلی) نشست. این خاندان تا زمان سید علی‌کیا ملاعلی

در نیمه دوم سده هشتم هجری قمری، کم و بیش در رودسر و لنگرود و تنکابن فرمانروایی داشتند.

از علویان معروف یکی هم ابومحمد حسن‌بن علی (ناصر کبیر) بود که به هواداران و طرفداران آموزه‌های دینی و سیاسی وی «ناصریه» می‌گفتند. علوی دیگر قاسم‌بن علی‌بن حسن‌بن زید بود که طرفدارانش «قاسمیه» خوانده می‌شدند. هواداران ناصریه بیشتر در جلگه گیلان و طرفداران قاسمیه هم بیشتر در کوهستان‌های دیلم سکونت داشتند و پراکنده بودند. این رهبران علوی پیرو، اندیشه شیعه زیدی بودند که تکاپوی سیاسی و مذهبی خود را در گیلان و مازندران گسترش دادند که البته در همان زمان دچار اختلافات و انشقاقات سیاسی و مذهبی شده و نحله‌های کوچکتری را بوجود آوردند. معاصر ایشان حسن‌بن زیدبن محمدبن اسماعیل‌بن زیدبن حسن ملقب به داعی کبیر و داعی اول پس از درخواست اهالی طبرستان در سال ۲۵۰ هجری قمری قیامی را در این منطقه رهبری نمود که موجب بنیان نهادن حکومت علویان طبرستان شد. وی که اهل مدینه و از حجاز عربستان به ری کوچ کرده بود، پس از چندین نبرد علیه طاهریان توانست بر سراسر دشت و کوهستان‌های مازندران مسلط گردد و پس از آن نیز در جنگ‌هایی با عباسیان و صفاریان مواجه شد، تا اینکه عاقبت در سوم رجب سال ۲۷۰ هجری قمری در آمل که پایتخت علویان طبرستان بود در گذشت و در محله‌ی راستگوی این شهر مدفون گردید. چندی بعد از مرگ اسفار شیرویه و مرادویج گیل دو سردار نامی علیه حسین‌بن قاسم متحد شدند و حسین‌بن قاسم در سال ۳۱۶ هـ. ق در آمل به دست مرادویج کشته شد و تمامی طبرستان در اختیار

اسفار قرار گرفت و بدین ترتیب فرمانروایی علویان طبرستان هم به پایان رسید. نوشته‌اند؛ «همزمان با تشکیل حکومت علویان طبرستان، حکومت‌های وقت محلی گیلان و مازندران نظیر: جستانیان، باوندیان و پادوسبانان، روابط‌شان با ایشان مبتنی بر حفظ موجودیت و ماندگاری بود. گاه تقابل و گاه هم گامی و تساهل شیوه رفتاری ایشان بود و تلاش می‌کردند تا موجودیت سیاسی خود را حفظ نمایند. یاری جستن توسط جستانیان، دوگانگی رقبای توسط پادوسبانان و تقابل از سوی باوندیان، رفتارهای غالب هر یک در مقابل علویان طبرستان بود. در یادداشت‌ها آمده که: همزمان با فروپاشی حکومت و قدرت علویان و پس از مرگ حسن‌بن قاسم (داعی صغیر)، سرداران چندی که به تناوب در خدمت علویان و گاه دسته‌های آنان بسر می‌بردند، خود داعیه حکومیت یافته و قدرت‌هایی از مناطق شمالی و دیگر نواحی همجوار را به تصرف خویش در آوردند که اسفار پسر شیرویه، ماکان کاکی، مرداویج‌بن زیار و برادرش وشمگیر و فرزندان بویه دیلمی از جمله‌ی آنان بودند. در میان ایشان هم کار برادران بویه (آل‌بویه) بالا گرفت و آنها که ابتدا در خدمت خلفای عباسی بودند، در سال ۳۳۴ هـ. ق بغداد را که مرکز حکومت آنها بود، برای نخستین بار پس از تسلط اعراب بر ایران فتح کردند و از آن پس بر بیشتر مناطق ایران و دیگر نقاط حکم راندند.

سلسله جَستانیان

جَستانیان[1] خاندانی محلی و دیلمی بودند که از قرن دوم تا چهارم هجری

۱- جَستان در لغت‌نامه دهخدا به معنای جهانگشاه و جهانگیر آمده است.

قمری بر بخش‌هایی از گیلان، دیلمان و کوهستان‌های آن حکومت کردند. در منابع از تاریخ و دوران حکومت ایشان آگاهی چندانی در دست نیست و اطلاعات پراکنده‌ای وجود دارد. ایشان در نواحی کوهستانی دیلم و رودبارالموت و طالقان اماراتی کوچک داشتند و تخت‌گاهشان رودبارالموت بود که بعدها از توابع قزوین گردید. جستانیان در واقع از جمله سلسله‌های حکومتی نیمه مستقلی بودند که در گیلان سر بر آوردند. از چگونگی تأسیس این خاندان که به آل جَستان و آل وهسودان نیز شهرت دارند، هر چند اطلاع روشنی در دست نیست، اما از اواخر قرن دوم هجری نشانه‌هایی از وجود ایشان را در برخی از منابع می‌توان یافت.

به گواهی تاریخ جستان‌بن مرزبان اولین حاکم شناخته شده این خاندان حکومتگر گیلان است. در سال ۱۸۹ هـ. ق بعد از آنکه یحیی‌بن عبدالله از علویان مهاجر مدینه به دیلم به پشتیبانی دیلمی‌ها به قیام علیه خلیفه عباسی برخاست و عاقبت به شهادت رسید، وی بر تخت فرمانروایی دیلمان نشست و در همان زمان به آیین اسلام گروید. پس از وی پسرش جستان دوم به حکومت رسید. اطلاعات اندکی در باره او در دست است. وی ظاهراً همان ابولیلی نامی است که طبری ذیل رویدادهای سال ۲۰۱ ازاو به‌عنوان پادشاه دیلم یاد کرده است که توسط عبدالله‌بن خرداذ به والی طبرستان دستگیر شد. پس از این در سال ۲۵۰ هـ. ق وهسودان یکی دیگر از فرمانروایان جستانیان قدرت را در دست گرفت. وی در همان سال با حسن‌بن زید (داعی کبیر) بیعت کرد، اما حکومت او دیری نپایید و در سال بعد در گذشت. از این زمان به بعد با قدرت گرفتن علویان در طبرستان از یک سو و نبرد آنان با طاهریان و صفاریان از سوی دیگر، استقلال جستانیان تقریباً از بین رفت و

گاه تابع امیران قدرتمند معاصر خود بودند. به گفته‌ی اصطخری دیلیمان تا این زمان به دینی پایبند نبودند و به واسطه علویان به دین اسلام گرویدند.

پس از وهسودان، پسرش جستان سوم به حکومت رسید. وی مشهورترین حاکم جستانی به شمار می‌رود و حدود نیم قرن زمان فرمانروایی‌اش، گیلان رویداد بی‌شماری را تجربه نمود. وی بعد از مرگ حسن‌بن زید در سال ۲۷۰ هـ ق، با برادرش محمدبن زید بیعت کرد و پس از وی هم دیری نگذشت که با ناصر کبیر(اطروش) بیعت نمود. چندی بعد جستان بدست برادر خود علی از میان برداشته شد. علی‌بن وهسودان از سال ۳۰۰ هـ ق از جانب خلیفه‌المقتدر بالله در اصفهان به سمت معاونت عمومی منصوب شد. در این زمان برادرش خسرو فیروز در دیلمان حکومت می‌کرد. در سال ۳۰۴ هـ. ق علی‌بن وهسودان عامل خراج خلیفه را در اصفهان به خاطر اختلاف مالی به قتل رساند که این مسئله باعث تیره شدن روابط وی با خلیفه گردید، از این رو به دیلم برگشت و اندکی بعد به دست محمدبن مسافر فرمانروای طارم زنجان کشته شد. بعد از او برادرش خسرو فیروز درسال ۳۹۷ هـ ق روی کار آمد و خون‌خواهی برادرش با محمدبن مسافر جنگید، اما مغلوب شد و سرانجام به قتل رسید. پس از این رویدادها، جستانیان در دهه سوم سده چهارم هجری بر اثر اختلاف‌های خانوادگی و کشمکش‌های درونی دچار ناتوانی و سستی شدند و با بر آمدن سالاریان که شاخه‌ای از مسافریان بودند، بدست ایشان به حاشیه‌ی قدرت رانده شدند و فقط تعدادی از ایشان بر نواحی شرق گیلان حکومت کردند.[۱]

۱- گیلان در آیینه‌ی زمان به صفحات ۴۵ و ۴۶.

از رویدادهای قابل ذکر دوره‌ی فرمانروایی ایشان، حمله‌ی روس‌های وارنگی به سواحل جنوبی دریای کاسپین به‌ویژه گیلان است که در حدود سال ۳۰۰ هـ‌ق (۹۱۱م) از راه دریا صورت گرفت. این حمله که به روایتی نخستین حمله روس‌ها به سواحل جنوبی دریای کاسپین است. در واقع بدست طایفه‌ای از وایکینگها صورت گرفت که ابتدا در کشور سوئد و نروژ امروزی سکونت داشتند و بعدها به دیگر مناطق، از جمله اروپای شرقی و روسیه کوچیدند. ابن اسفندیار کاتب، ابن‌اثیر و مسعودی از این حمله در آثارشان یاد کرده‌اند.

مسافریان

مسافریان، آل‌مسافر، کنگریان یا سالاریان، شاخه‌ای از جستانیان و رقیب ایشان محسوب می‌شدند که در اواخر قرن سوم هجری قمری روی کار آمدند. ایشان شاخه‌ای فرعی و در این حال مستقل از جستانیان بودند. بنیانگذار این حکومت محلی سالار پسر مسافر (اسوار) کنگری بود که با نام محمدبن مسافر در سال‌های درگیری جستانی‌ها و زیدیان علوی توانسته بود بر قلعه سمیران[1] (شمیران) که امروزه خرابه‌های آن در منطقه طارم سفلی قزوین باقی است، دست یافته و توانمند گردد. حکومت این خاندان آنطور که از منابع استفاده می‌شود، در طارم بنیاد نهاده شد و سپس تا اران، آذربایجان و ارمنستان نیز گسترش یافت. شهریاران آن برخی به استقلال و شماری هم غیر مستقل حکم می‌راندند که مهمترین آنها مرزبان پسر محمدبن مسافر بود که به سال ۳۳۳هـ‌ق با روس‌ها درگیر شد و بعد با

---

[1]- این قلعه که از قلاع مهم و معروف رشته‌کوه‌های البرز است، به قله سالار نیز شهرت دارد.

رکن‌الدین دیلمی در آویخت و دستگیر شد که پس از چهار سال تحمل اسارت از زندان دژ شمیران گریخت و مجدداً به فرمانروایی پرداخت، تا اینکه سرانجام در سال ۳۴۶ هـ‌ق درگذشت. دومین شهریار نامی این سلسله، جستان بود که به دست وهسودان بن محمدبن مسافر به قتل رسید.[۱]

از تعدادی از فرمانروایان این سلسله، سکه‌هایی بدست آمده که مربوط به قرن چهارم هجری هسند. یاقوت حموی و حمدالله مستوفی قزوینی از مورخین دوره اسلامی از ایشان در کتاب‌شان یاد نموده‌اند. مسافریان مذهب اسماعیلی داشتند و برخلاف جَستانیان شیعه زیدی نبودند به همین دلیل در زمان حکومت حسن صباح بر قلعه الموت با او هم‌پیمان شدند و تا حمله مغولان در زمان هلاکو نزدیک به دو قرن بر طارم و قلعه شمیران حکومت کردند. این منطقه تا دوره صفویه از مهمترین مراکز قدرت در ایران به‌شمار می‌آمد.

زیاریان

زیاریان یا آل زیار، خاندانی از گیلان و شهریارانی از گیل و دیلم بودند. در غرب و مرکز ایران دو سلسله از دیلمیان به نام آل‌زیار و آل‌بویه، نواحی مرکزی و غربی ایران و فارس را از تصرف خلفای عرب خارج کردند. در واقع بعد از حکومت نیمه مستقل طاهریان و پس از صفاریان و در ایام امارت امرای سامانی در ماوراءالنهر، خاندان دیلمی در وسعتی کمتر از طبرستان[۲] و سپس در وسعتی بیشتر

۱- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۲۵۰

۲- طبرستان یا تبرستان معرب نام تیورستان و قوم تپور است.

از گیلان توانستند بر قسمت عمده ایران غربی، یعنی از خراسان تا بغداد تسلط یابند. حکومت این خاندان به نام «دیلمیان» شهرت یافته است. زیاریان هم زمان با بر آمدن مسافریان از سال ۳۱۶ هـ‌ق به بعد پدیدار شدند و به قدرت رسیدند.

آل‌زیار به زیار پسر وردان شاه دیلمی منسوب بودند. بنیان‌گذار این سلسله مرداویج گیلی پسر زیاربن وردان شاه (مردان شاه) بود که پس از راندن اسفاربن شیرویه دیلمی از ری بر آن شهر چیره شد و سپس بر قزوین، زنجان و ابهر دست یافت. وی بعد از قیام یکی از سرداران دیلمی به نام لیلی پسر نُعمان شهدوست در سال ۳۱۶ هـ‌ق و بعد از دست یافتن به اسفار و کشتن او دست به توسعه‌ی فتوحات خود زد و به طبرستان و گرگان که در دست ماکان‌بن کاکی بود لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد. مرداویج به ترتیب در ادامه فتوحات خود همدان، کرمانشاه، لرستان، کردستان، اصفهان و اهواز را نیز به تصرف در آورد. مرداویج نهایتاً به‌خاطر بی‌احترامی به ترکان کشته شد و به روایتی دیگر در حالی که در اندیشه سفر به بغداد و برانداختن عباسیان بود، در توطئه‌ای در سال ۳۲۳ هـ‌ق در اصفهان به قتل رسید.

پس از قتل مرداویج، شهریاری به برادرش «وشمگیر»[1] رسید. در زمان وی علی (عمادالدوله) و حسن (رکن‌الدوله) بویه ری و اصفهان را تصرف کردند و وشمگیر هم به ناچار از امیر نوح سامانی کمک گرفت، اما به نتیجه‌ای نرسید، تا اینکه در محرم سال ۳۵۷ هـ‌ق در گذشت و در جرجان (گنبد کادوس فعلی) به خاک سپرده شد. پس از مرگ او میان دو پسرش ظهیرالدین بیستون (بهستون) و شمس‌المعالی قابوس (کاووس) بر سر جانشینی پدر درگیری آغاز شد؛ تا اینکه

۱- به معنی گیرنده پرنده وشم

بهستون خود را فرمانروای خاندان زیاری خواند و تا سال ۳۶۶ هـق بر مسند قدرت باقی ماند.[۱]

پس از این یکی از فرزندان شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر به نام منوچهربن قابوس گیلان را مقر فرمانروایی خود نمود و از جانب خلیفه وقت لقب «فلک‌المعالی» گرفت. پس از وی شهریاری بر امیر باکالنجار انوشیروان‌بن منوچهر مسلم شد که گرگان را مقر حکومت خویش کرد و با تعرض سلطان مسعود غزنوی روبرو گردید و به ناچار گرگان و طبرستان را رها کرد. پس از وی دارا فرزند قابوس به شهریار رسید. پس از دو سال مجدداً باکالنجار انوشیروان‌بن منوچهر زمام حکومت را بدست گرفت (۴۲۴ –۴۲۶ هـق). فرزند دیگر قابوس‌بن وشمگیر، اسکندر نام داشت که امیر کیکاوس مؤلف کتاب معروف «قابوس‌نامه» فرزند اوست. امیر کیکاوس‌بن اسکندربن قابوس (۴۶۲- ۴۴۱ هـق) کتاب مذکور را در اندرز به فرزند خود گیلانشاه نوشته بود. گیلانشاه بعد از پدر بر ناحیه کوچکی حکم می‌راند که آن را سلاطین سلجوقی از تصرفش در آوردند. با ظهور حسن صباح و استیلای وی بر کوهستان، در سال ۴۷۰ هـق آخرین آثار تسلط ضعف زیاریان از بین رفت.[۲]

از آثار تاریخی بر جای مانده از دوران زیاریان، گنبد کاووس است که مقبره قابوس فرزند وشمگیر است که در سال ۴۰۳ هـق به قتل رسید. شهر گنبد گلستان نیز به یادگار همین مقبره بزرگ این نام را حفظ کرده است. نوشته‌اند که؛ قابوس در دوران خود پذیرای عالمان و شاعران برجسته‌ی زمان خود بود. در زمان وی

۱- گیلان در آیینه‌ی زمان، صفحات ۵۱ و ۵۲

۲- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۲۴۲

ابوریحان بیرونی کتاب الاثار الباقیه را به نام قابوس تألیف کرد. آوازه قابوس تا به آنجا بود که ابوعلی‌سینا نیز اراده رفتن نزد او را داشت. اما در همان زمان قابوس از امارت خلع و اندکی بعد به قتل رسید و ابن‌سینا از مشهورترین و تأثیرگذارترین دانشمندان، فیلسوفان و پزشکان ایران ناکام ماند.

کاکوان

بنیانگذار این خاندان حکومتگر، ابن کاکویه نام داشت که به نوشته رابینو پسر دایی محمدالدوله بویهی بود و به توسط مادر مجدالدوله از دایی‌اش عنوان «اسپهبدی» دریافت کرد.[1] گمان می‌رود که این خاندان از تنکابن (شهسوارسابق) که پیشتر از توابع گیلان بود برخاستند. چه در گذشته رییس قبیله یا نوعی منصب را «کاکو» می‌نامیدند. همچنین در جنوب لاهیجان محلی به نام کاکو وجود دارد، از این رو امکان دارد که «کاکو» نامش را از نام محل گرفته باشد. سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان به سال ۷۶۶ هـ‍ق از کاکو اردشیری که از کاکوان بزرگ تنکابن قدیم بود و بدست بوسی سید علی کیاابن امیرکیا مشرف گشت نام می‌برد و علی‌ابن شمس لاهیجی نیز در تاریخ خانی به سال ۸۸۹ هـ‍ق از کاکو پاشا جمشید و نیز در سال ۸۹۹ هجری از کاکو حسام که سپه‌سالار کرجیان بود نام می‌برد. این سلسله، مدتی در تنکابن و سخت‌سر (رامسر فعلی) که دوره‌ای از توابع گیلان بودند و امروزه در مازندران جای دارند، حکم رانده‌اند. امروزه در ناحیه رمک رامسر خانواده‌هایی با نام خانوادگی کاکوان و کاکویی زندگی

۱- فرمانروایان گیلان، صفحه ۱۲۱

می‌کنند. کاکوان علاوه بر تنکابن و رامسر، بر بخش‌هایی از رودسر یا همان هوسم قدیم نیز فرمان رانده‌اند. بعد از ایشان در دوره قاجار خاندان با نفوذ و تأثیرگذار خلعتبری بر منطقه تنکابن و حومه فرمان راندند که از معروف‌ترین‌شان به محمدولی‌خان خلعتبری سپهسالار اعظم می‌توان اشاره کرد که زمانی حاکم ایالت گیلان در زمان قاجار بود وبعدهااولین نخست جمهور مشروطه گردید.

اسماعیلیان

اسماعیلیان که باطنیان، فدائیان و ملاحده اسماعیلی نیز خوانده می‌شدند، در نیمه دوم قرن پنجم هجری قمری در حالی‌که ترکان سلجوقی در اوج اقتدارشان بودند و موفق به دست‌یابی به گیلان شده بودند، جنبش سیاسی –مذهبی ایشان که بر پایه مبارزه با خلفای عباسی و ترکان سلجوقی در ایران شکل گرفته بود، گیلان را فراگرفت. در اوایل دهه‌ی سال ۴۸۰ هـ‍ق بود که حسن صباح فرمانروایان اسماعیلیان ایران به خاک گیلان پا نهاد و به‌دنبال آن آیین اسماعیلی نیز به تدریج در این سرزمین نفود و گسترش یافت.[1] نوشته‌اند که؛ حسن صباح در اندیشه‌ی چیرگی بر تمامی این سرزمین بود، بدین‌جهت در رجب سال ۴۸۲ هـ‍ق (اوت – سپتامبر ۱۰۹۰م) قلعه الموت که در آ ن زمان از قلاع معروف گیلان بود را از دست محمد علوی فرمانروای وقت گرفت و آنجا را پایگاه خویش قرار داد. ایشان که به خداوندان الموت نیز معروف بودند، پس از آن دیگر قلاع و دژهای شرق و

۱- ایشان امامت را به اسماعیل فرزند امام جعفرصادق(ع) ختم می‌کنند و او را امام هفتم شیعیان می‌دانند.

غرب گیلان و شهرهایی چون: اشکور، رانکوه، خورگام را تصرف کرده و از آن پس در سراسر قرن ششم و نیمه نخست قرن هفتم هم بر خاک گیلان عرصه پیکار و کشمکش دایمی میان ایشان و فرمانروایان محلی گیل و دیلم گردید، تا اینکه در سال ۶۵۴ هـ‌ق هلاکوخان پسر تولی نوه چنگیزخان مغول پس از تصرف قلعه الموت بر ایشان چیره شد و در نتیجه دولت اسماعیلیان برانداخته شدند و از آن پس نواحی جلگه‌ای و کوهستان گیلان به میدان تاخت و تاز فرمانروایان الموت و علویان زیدی تبدیل گردید. علاوه بر این اسماعیلیان در زمان اقتدار خود با یورش‌های پی‌درپی فرمانروایان سلجوقی نیز روبرو می‌شدند، اما این تازش‌ها با ایستادگی اسماعیلیان به شکست انجامید و مرزهای گیلان هم مانند دوره قبل ناگشوده ماند.[۱]

اسحاقوندان

اسحاقوندان، اسحاقیه، آل اسحاق یا اسحاقی یکی دیگر از خاندان حکومتگر گیلان است که نام فومن بیشتر با تاریخ این‌خاندان مقتدر و معروف شافعی مذهب گره خورده است. این خاندان کهن و اصیل از میانه قرن ششم هجری تا تصرف گیلان بدست شاه عباس اول صفوی در شوال سال ۱۰۰۰ هجری قمری، اغلب با لقب دبّاج یا دوباج بر فومن و نواحی اطراف حکومت داشتند و در میان سایر امیرنشین‌های گیلان بیه‌پس نظیر: تولم، گسکر، شفت و رشت از اهمیت و اعتبار فراوانی برخوردار بودند.بنا به روایتی نسب‌نامه یا تبارنامه‌ی ایشان به

۱- گیلان در آیینه‌ی زمان، صفحات ۵۳ و ۵۴

اسحاق‌بن سلم‌بن کاووس که در همین خاندان بود می‌رسد، ولی برخی از تاریخ نگاران نسب ایشان را به حضرت اسحاق پیامبر(ع) فرزند حضرت ابراهیم(ع) و شماری هم به ساسانیان و اشکانیان می‌رسانند که گفته می‌شود صحیح نیست.

به هر روی فرمانروایان این دولت نوزده تن بودند که به گفته رابینو تا پیش از سلطان شاه گیل (جلوس ۵۵۱ هـ‍ق) از فرمانروایان اولیه این خاندان اطلاعی در دست نیست. حتی مقبره این شاهان که گفته می‌شد در فومن قرار دارد نیز بر ما معلوم نیست. تخت فرمانروایی ایشان به استناد برخی از گزارش‌ها، ابتدا روستای گشت بود که بعدها به دارالاماره فومن منتقل شد. گفته می‌شود ایشان اصالتاً تالش و از روستای گشت رودخان می‌باشند و از اصلی‌ترین و ریشه‌دارترین خاندان‌های حکومتگر گیلان به‌شمار می‌روند.

از این خاندان چهره‌ها و امیران متشخص و مقتدری برخاسته‌اند که از جمله آنان به امیره دبّاج پسر فیلانشاه[1] می‌توان اشاره کرد که در سال ۶۵۲ هـ‍ق بر تخت فرمانروایی منطقه نشست. مطابق تاریخ در دوره ایلخانان مغول و به هنگام لشکرکشی ایشان به فرماندهی اولجاتیو به گیلان در اواسط ذیقعده سال ۷۰۶ هـ‍ق امیردباج مذکور یا نوه‌اش (امیره دبّاج دیگر) در برابر یورش وحشیانه‌ی ایشان به سختی پایداری نمود، اما در نهایت در جنگی دیگر از ایشان شکست خورد و ناگزیر به پرداخت خراج ابریشم شد. همچنین در همان زمان روابط اسحاقوندان با دربار سادات کیایی لاهیجان رو به تیرگی نهاد و کشمکش و جنگ‌هایی نیز بین

---

[1] - دانشنامه درةالتاج به خواهش وی توسط علامه قطب‌الدین شیرازی در حدود سال ۷۰۵ هـ. ق نوشته شده است.

ایشان در چند مرحله صورت گرفت. از دیگر چهره‌های این خاندان یکی هم سلطان حسام‌الدین اسحاقی فومنی را باید یاد کرد. وی همان کسی است که قلعه نظامی - دفاعی «رودخان» فومن به دستور وی در فواصل بین سال‌های ۹۱۸ تا ۹۲۱ هـ‌ق برای دفاع در برابر سپاهیان کیاییان و قوای شاه اسماعیل اول صفوی مرمت و بازسازی شد. براساس تاریخ، حسام‌الدین در آغاز حکومت با درخواست شاه اسماعیل اول صفوی از وی که به صلح با خان احمدخان کیایی را خواستار شده بود، مخالفت کرد و بدین جهت شاه ایران هم با سپاهیان خود، راهی گیلان شد. اما با میانجیگری شیخ نجم‌الدین مسعود زرگر رشتی که حل معضلات گیلان در این وقت برعهده‌ی وی بود و از امیران فومنی طرفداری می‌کرد، کار به صلح انجامید، ولی از آنجایی که خان احمدخان کیایی از دادن کوچصفهان به فرمانروای فومن امتناع ورزید، بدین جهت حسام‌الدین به بیه‌پیش گیلان لشکر کشید و به لاهیجان، رودسر، رانکوه حمله کرد.

امیره دبّاج فومنی از دیگر فرمانروایان نامدار و شاخص خاندان اسحاقیه است، بعد از مرگ پدرش حسام‌الدین در سال۹۲۲ هـ‌ق از در دوستی با شاه اسماعیل در آمدو اندکی بعد دخترش خیرالنساء بیگم[1] را به همسری خویش در آورد و حتی از سوی شاه اسماعیل ملقب به «مظفرالسلطان» نیز شد و در دارالضرب فومن به نام شاه اسماعیل سکه زد. مظفرالسلطان بعدها به خاطر تیرگی روابطش با شاه طهماسب اول صفوی و بعد از اینکه کاملاً از دربار صفوی جدا شد، در جریان

---

[1] - این شاهزاده صفوی به خاطر بیماری گویا سل در شعبان سال ۹۳۸ هـ‌ق در ناحیه‌ی ییلاقی کوربار ماسوله درگذشت که موقتاً پیکرش در کوربار به خاک سپرده شد و بعدها به مقبره خانوادگی صفوی در اردبیل منتقل شد.

اشغال آذربایجان به سلطان سلیم عثمانی پیوست. نامبرده در شعبان سال ۹۴۲ هـ.ق به شیروان آذربایجان گریخت که در نهایت در قلعه دربند شماخی دستگیر و به تبریز فرستاده شد و در این شهر به دستور شاه طهماسب در درون قفسی آهنین سوزانده شد. نوشته‌اند که بعد از این ماجرا خان احمدخان کیایی به حکومت منطقه بیه‌پس رسید، ولی از آنجایی که نتوانست بر این خطه غلبه نماید حکومت این منطقه را واگذارد و متعاقباً مردم منطقه فومن امیره شاهرخ نامی که از خاندان اسحاقوندان فومن بود را به فرمانروایی منطقه برگزیدند. بعد از امیره شاهرخ، سلطان محمود فومنی و سپس جمشیدخان فومنی به قدرت رسیدند. جمشیدخان در سال ۹۸۰ هـ.ق مقر حکومت خود را از فومن به رشت منتقل کرد، اما دیری نپایید که توسط صدرالعظمش به قتل رسید و فرزندانش ابراهیم‌خان و محمدامین‌خان بر سر قلمرو پدر به ستیز پرداختند. همزمان با این اوضاع شاه عباس اول صفوی به گیلان حمله کرد که بعد از تصرف آن در شوال سال ۱۰۰۰ هـق محمد امین‌خان آخرین فرمانروای اسحاقیه به همراه خان احمدخان کیایی از راه بندر رودسربه شیروان گریختند و چندی بعد در گذشتند.که بدین ترتیب فرمانروایی در خاندان اسحاقوندان فومن و کیاییان لاهیجان هم به پایان رسید و متعاقب آن فومن و لاهیجان مرکزیت و جایگاه خود را از دست دادند و رشت مرکز کل ایالت گیلان شد و از آن پس رو به رشد و ترقی نهاد و گیلان هم بعد از آن وارد مرحله‌ی جدیدی از تاریخ خود گردید.

ناصروندان

پس از این شاهد حکومت خاندانی محلی دیگری به نام «ناصروندان» هستیم

که در گیلان بیه‌پیش -لاهیجان بر این منطقه حکومت کردند. ایشان پیش از استیلای کیاییان در لاهیجان و رانکوه حکم می‌راندند و با توانمندی ایشان، لاهیجان وارد دوره‌ی جدیدی از تاریخ خود گردید.

به گواهی تاریخ پس از چیرگی سلطان محمود غزنوی (۴۲۱ – ۳۸۷ هـ‍ق) بر شهر ری، چند گاهی برادرش ناصر که خاندان ناصروند به قولی نام خود را از او گرفته بودند، بر آن شهر بزرگ فرمان راندند و چون به غزنین -از شهرهای قدیم شرقی ایران، که امروز در افغانستان قرار دارد - فرا خوانده شد، همراهانش در ری ماندند. ایشان به روزگار چیرگی سلجوقیان در جست‌وجوی پناهگاهی امن به جلگه‌ی گیلان آمدند و ورود آنان به شرق گیلان با دوره‌ی آغازین رشد لاهیجان همزمان شد. به نوشته‌ی رابینو به هنگام تازش هلاکوخان مغول به الموت در سال ۶۵۴ هـ‍ق سومین شخص از فرمانروایان خاندان ناصروند به نام جمال‌الدین سالوک بر لاهیجان فرمان می‌راند. ناصروندان در میانه‌ی سده‌ی ششم تا سال ۸۲۳هـ‍ق بر لاهیجان و رانکوه (لنگرود و رودسر) فرمان راندند، تا اینکه با روی کار آمدن امیران سادات کیایی از تخت فرمانروایی لاهیجان رانده شدند.

از چهره‌های شاخص این سلسله‌ی محلی، امیر نوپا شاه فرزند امیرمحمد بود که با کیاییان درگیر شد و با کمک پسر عموی خود امیرجهان‌بن‌شرف‌الدوله بر کیاییان تاخت و امیر آنان سید رکابزن کیا را ناچار به قبول شرایط صلح کرد. ناصروندان در عهد امارت امیر دبّاج فومنی و به هنگام حمله سید علی‌کیا به رشت، به سبب دشمنی با کیاییان و قرابت سببی با امیره محمد تجاسپی رشتی، به صف امیر دبّاج در آمدند. پس از شکست سخت کیاییان به دست امیر دباج و متحدش امیر

محمد تجاسپی و کشته شدن بزرگان کیایی[1] در ناحیه پسکیاب رشت مزد همکاری را گرفتند.[2]

کیاییان

کیاییان که به کیایی، سادات کیاییه و ملاطی هم شهرت داشتند، نام سلسله‌هایی از امیران و والیان گیلان بیه‌پیش قدیم بودکه بر لاهیجان و توابع آن حکم می‌راندند. بیشتر ایشان با لقب و عنوان «کیا» و «کارکیا» (به معنای فرمانروای بزرگ) شناخته می‌شدند. کیا همچنین عنوان امیرانی بود که بر اشکورات رودسر و دیلمان، سیاهکل و آستانه‌اشرفیه (کوچان قدیم) حکومت می‌کردند. گفته می‌شود؛ شماری از بازماندگان سادات امیرکیایی، امروزه در لاهیجان، لنگرود و رودسر بسر می برند.

اما سر دودمان کیائیان، سید امیرکیا فرزند حسین‌بن حسن‌بن علی علیه‌السلام است که چندی در فومن می‌زیسته، سپس به روستای فشتام کهدم نقل مکان کرده، از آنجا به ملاط عزیمت نموده به نیت استیلاء بر گیلان جنبشی کرد که بر او تاختند و ناچار به سوی رستمدار (رویان مازندران) فرار کرد و به سال ۷۶۳ هـ.ق در آن منطقه در گذشت.[3] پس از او پسرش سید علی‌کیا با بهره‌مندی از یاری

۱- در این جنگ سخت که در سال ۷۹۱ هجری در محدوده عینک فعلی روی داد، شماری از بزرگان سادات کیایی کشته شدندکه امروزه مقبره‌شان به نام بقعه چهار پادشاهان یا چهاراولیاء در لاهیجان قرار دارد.

۲- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۵۸۰

۳- همان، صفحه ۱۸۱ و۱۸۲

میرقوام‌الدین مرعشی که در آمل بود و به تأسیس دولت شیعی سادات مرعشی در آن منطقه همت گمارده به سوی لاهیجان شتافت و در این منطقه به حکومت رسید. نوشته‌اند که خیزش کیاییان در سال ۷۶۱ هـق در ملاط لنگرود شروع شد و تختگاه اولیه‌شان هم این ناحیه بود که بعدها به لاهیجان منتقل شد. رهبری خیزش در این وقت سید امیرکیا که به همراه گروهی از سادات علوی پس از چیرگی عباسیان بر عراق، از کوفه گریخته و بعد از توان‌یابی مرعشیان مازندران به ملاط آمده بود در دست داشت. او به همراه هوادارانش به نبرد با لشکریان ناصروندان پرداخت، اما ناتوانی خیزشیان منجر به شکست آنان شد و به‌دنبال این شکست همانطور که پیشتر گفتیم به رستمدار مازندران گریخت و چندی بعد در همانجا درگذشت. پس از این ناخرسندان و ناراضیان شرق گیلان به‌ویژه لاهیجان دگرباره گرد سیدعلی‌کیا پسر سید امیرکیا به هم آمدند و این بار او را به رهبری خیزش برگزیدند که پس از چندی سیدعلی‌کیا پیروز و بر تخت فرمانروایی لاهیجان نشست و از آن پس اهالی منطقه سر به فرمان او و فرزندانش که شیعه بودند نهادند. پس از این کسانی چون: سید هادی‌کیا، سید حسین‌کیا، محمدبن مهدی‌کیا، سید رضی‌کیا، سلطان حسین‌کیا، سید محمدکیا، کارکیا ناصرکیا، کارکیا سید احمد، سلطان محمدکیا، سلطان علی‌میرزا، سلطان حسن یکی پس از دیگری به قدرت رسیدند و سالها بر لاهیجان و رودسر فرمان راندند. مؤلف احسن‌التواریخ حسن‌بیگ روملو فهرست کاملی از ایشان را ارائه داده است. از شاخص‌ترین چهره از این سلسله که آخرین فرمانروا هم بود می‌توان به خان احمدخان کیایی دوم فرزند سلطان حسن اشاره داشت که بعد از مرگ پدرش به قدرت رسید و بعدها

به دلیل اختلافات بر سر حدود فرمانروایی او و شاه طهماسب اول صفوی و همچنین به‌خاطر ارتباط با عثمانیان سنی مذهب که در آن زمان دشمن صفویان شیعه مذهب بودند، دستگیر و دوازده سال در زندان‌های مخوف دژ قهقهه اردبیل و استخر فارس به سختی روزگار گذراند، تا اینکه از بند رهایی یافت و بعد از حکومت مجدد از در مخالفت با دربار صفوی درآمد و این بار همزمان با حمله شاه‌عباس اول صفوی در شوال سال ۱۰۰۰ هـ‌ق با آخرین فرمانروای اسحاقوندان فومن به شیروان گریخت و از آنجا نزد سلطان مراد عثمانی رفت، تا اینکه پنج سال بعد در بغداد درگذشت و در نجف‌اشرف مدفون شد و بدین ترتیب سلسله کیاییان هم منقرض گردید. وی از شیعیان دوازده امامی و از شاعران روزگار خود بود، اما گرایش سیاسی داشت و خواهان استقلال گیلان بود. مردی هنرپرور و شاعری چیره‌دست که برخی از شعرای او دانشمندانی چون فغفور لاهیجی در خدمت او بودند. کیاییان منازعات سیاسی نیز با برخی از قدرت‌های زمان خود نظیر تیموریان داشتند و با امیران اسحاقوندان فومن هم اغلب به خاطر قلمرو حکومتی و همچنین اختلافات مذهبی در جنگ و ستیز بودند که شرح‌شان در برخی از منابع تاریخ گیلان قدیم و جدید آمده است.

اما از وقایع مهم دوران ایشان، یکی پناه آوردن اسماعیل میرزا صفوی به لاهیجان است که در سال ۸۹۸ هـ.ق در زمان میرزا علی‌کیا به وقوع پیوست. اسماعیل میرزا که در این هنگام فرمانده قزلباشان بود برای در امان ماندن از دست آق‌قویونلوها، ابتدا با جمعی از مریدانش به منطقه تالش گریخت و بعد نزد میرزا علی‌کیا پناه برد و حدود شش سال و نیم در گیلان ماند تا اینکه بعدها به اردبیل رفت و سرانجام در

سال ۹۰۶ یا ۹۰۷ هـ‌ق بر تخت شاهی نشست و سلسله شاهی صفویان را بنیـان نهـاد. بدین‌ترتیب بزرگان لاهیجان و تالش در به حکومت رسیدن شـاه اسـماعیل صـفوی نقش بسزایی داشته‌اند، که متأسفانه در منابع کمتر به آن اشاره شده است.

کوشیج

این خاندان حکومتگر محلی به کیاییان کوشیج و کیاییان دیلمان نیز معـروف بودند. این سلسله بر بخشی از نواحی کوهستانی گیلان، بـه‌ویـژه محـدوده خورگـام رودبار و دیلمان سیاهکل فرمانروایی داشتند.چندی هم باسادات کیاییـه لاهیجـان در جنگ و ستیز بودند. در منابع نام کیا شرپاشا کوشیج (۷۶۶ هـ‌ق) و کیا سـیف‌الـدین کوشیج (۷۸۱ هـ‌ق) که به آیـین اسـماعیلی گرویـده بـود بـه چـشم مـی‌خـورد.[۱] در همین زمان کیا مسعودکیا و جهانشاه کیا کوشیج در خرگام (خورگـام) فرمـانروایی داشتند.

هزار اسپی

هزار اسپی همان خاندان کیایی اشکور هستند کـه در قـرن هـشتم هجـری در منطقه اشکورات رودسر حکـم مـی‌راندنـد. سـر دودمـان ایـن سلـسله هندوشـاه نـام داشت که در زمان حملـه ایلخانـان مغـول بـه گـیلان در سـال ۷۰۶ هــ‌ق بـر منطقـه حکمرانی می‌کرد. پس از وی پسرش اسماعیل در اشکور فرمـانروایی داشـت. بعـد از وی فرزندش کیاملک بر تخت سلطنت منطقه نشست. اما توسط سید علـی‌کیـا از

۱- فرمانروایان گیلان، صفحه ۱۲۵

قلمرواش رانده شد. اگرچه مجدداً به یاری محمد یکی از خداوندان الموت[۱] قدرت را در دست گرفت. اما چندی بعد کیاملک توسط نوه‌اش کیا جلال‌الدین از میان برداشته شد و کیا جلال‌الدین جانشین وی گردید. کیا جلال‌الدین نیز توسط مهدی‌کیا از دودمان کامیاروند به قتل رسید. چندی بعد کیامحمد و کیا هزار اسپ دو تن از خویشان کیاجلال‌الدین به هنگام رزم کاشکو در سال ۸۱۹ هـ‌ق از پای در آمدند که با مرگ آنان فرمانروایی خاندان هزار اسپی سپری شد.[۲]

اسمعیلوند

اسمعیلوند یا اسماعیلود یا اسماعیلورد؛ نام خانوادگی سلسله‌ای از امیران گیلان قدیم است که بر منطقه کوچصفهان حکم می‌راندند. از امیران شاخص این سلسله در اواخر قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری قمری امیر نوپاشا فرزند امیر سالوک و پدر امیرمسعود بود که شرح جنگ‌ها و پیکارهای ایشان در تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدیتن مرعشی و تاریخ گیلان عبدالفتاح فومنی آمده است.[۳] به گواهی تاریخ در نیمه دوم قرن هشتم هجری قمری، سید علی‌کیا این خاندان سنی مذهب را برانداخت.[۴] گفتنی است که کوچصفهان از امیرنشین‌های بخش غربی گیلان یا همان گیلان بیه‌پس بود که پیش از روی کار آمدن کیاییان، زیر سلطه اسمعیلوند بود. از این منطقه از قرن هفتم به بعد با نامهای: کوجبان، کرجبان،

۱- خداوندان الموت لقب فرمانروایان اسماعیلیه نزاری در ایران است.

۲- همان، صفحه ۱۲۶

۳- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۴۵

٤- کرونولوژی تاریخ گیلان، پی‌نوشت، صفحه ۲۰۵

کوچسفان، کوچسبان و کوجستان یاد شد، که به نوشته‌ی شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور، ظاهراً نام حقیقی آن باید کوچسبان بوده باشد که حرف «ب» آن مبدل به «ف» شده است.[۱] کوچصفهان (کوچسفهان) در گذشته مناطقی چون لشت‌نشاء، خشک‌بیجار و بخش‌هایی از ناحیه موازی (بخشی از ناحیه مرکزی دشت گیلان قدیم) را در بر گرفت و همیشه بین امیران فومنی و لاهیجی دست به دست می‌شد.

انوزوند

انوزوند یا انوزود نام سلسله‌ای از امیران و حاکمان گیلان قدیم بود که در قرن‌های هشتم و نهم و دهم هجری قمری حکمرانی داشتند. ایشان در امور کلی از اسحاقوندان فومن تبعیت و اطاعت می‌کردند و اغلب با حکمرانان بیه‌پیش، به‌ویژه کیاییان لاهیجان جنگ و درگیری‌هایی داشتند. این خاندان از فرمانروایان منطقه کهدم، کوهدم یا کوتم بودند که در محدوده بخش امروزی سنگر رشت قرار داشت. منطقه‌ای قدیمی که بین امامزاده هاشم در سر راه جاده رشت به قزوین و سنگر فعلی قرار داشت و سابقاً در تقسیمات کشوری با عنوان دهستان کهدمات شناخته می‌شد. نام کهدم برای نخستین بار در کتابی با عنوان حدود العالم من‌المغرب الی المشرق که در سال ۳۷۲ هجری قمری از مؤلفی ناشناخته تألیف شده آمده است.

از مهمترین نواحی کهدم که مؤلف «حدودالعالم» از آن نام برده است ننک و سراوان می‌باشد که از آنان به‌عنوان نواحی بزرگ گیلان بیه‌پس ذکر کرده و به نظر می‌رسد که نواحی مذکور در آن زمان از رشت از اعتبار زیادی برخوردار

۱- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۴۰۹

بوده‌اند. کهدم در قدیم امیرنشین مستقلی را تشکیل می‌داد و شامل دو ناحیه جلگه‌ای و کوهستانی بود. قلمرو کهدم از روستاهای بجارپس و فشتم (فُشتام) در جنوب امیرنشین رشت تا رودبار و منجیل گسترده بود. به‌عبارت دیگر تمام آبادی‌ها و نواحی‌ای که در دو سوی دره سفیدرود از منجیل تا سر حد رشت، دیلمان و لاهیجان واقع بودند، در محدوده قلمرو امیرنشین کهدم قرار داشتند.[۱]

انوزوندیان نامشان را از «انوز» فرزند سالوک نوه سالار نتیجه کیکاوس و نبیره شاهنشاه گرفته‌اند. از امرای معروف این سلسله امیرانوز، امیررستم و امیر سالار را می‌توان نام برد که به زعم نوشته‌های عبدالفتاح فومنی و سید ظهیرالدین مرعشی پیکارهای سختی با کیاییان لاهیجان داشتند. امیرنوز درسال ۸۳۴ هـق بدست قباد والی طارم به قتل رسید. بعد امیر سالار که با کمک اسحاقوندان فومن جانشین پدر شد. پس از او امیرانوز، بهاءالدین سالار، امیر نوپاشا و امیررستم به قدرت رسیدند. فرمانروایان دیگر امیر شاهنشاه، سلطان محمد کهدمی، کامران میرزا کهدمی حسن‌خان کهدمی و مهدی‌خان بودند که هر کدام وقایع و رویدادهایی را در زمان خود تجربه نمودند. آخرین ایشان مهدی‌خان بود که به سال ۱۰۳۸ هـق در زمان سلطنت شاه عباس اول صفوی دوره‌ی امارتش به پایان رسید و بدین ترتیب انوزوندیان هم از میان برداشته شدند و منقرض گردیدند. در تاریخ آمده که امیره دبّاج فومنی (مظفرالسلطان) که با هشت هزار نفر از افرادش از فومن، در خوی به سلطان سلیم قانونی عثمانی پیوست. به هنگام برگشت به گیلان مورد حمله میرحاکم کهدمی قرار گرفت و به شیروان گریخت و امیره حاکم بعد خود را شاه بیه‌پس خواند و تمام منطقه از جمله فومن را تصاحب کرد، تا اینکه بعدها سپه‌سالار

۱- کرونولوژی تاریخ گیلان، صفحه ۲۰۴، پی‌نوشت

رستم فومنی وی را به اسیری گرفت و به نزد شاه طهماسب صفوی فرستاد. پس از این حدود سال ۹۸۵ هـ‍ـق جمشیدخان فومنی دیگر فرمانروای اسحاقیه کامران میرزای کهدمی را به وزارت بیه‌پس گماشت. اما کامران میرزا نقشه قتل ولی‌نعمت خود را کشید و او را کشت، ولی چندی بعد در نزدیکی کوچسفهان خود به قتل رسید.[۱]

تجاسپیان

نام سلسله‌ای از امیران رشت قدیم است که از قرن هفتم تا نیمه دوم قرن نهم هجری قمری در این منطقه امارت موروثی داشتند و در امور، غالباً از بزرگ امیر گیلان بیه‌پس که از خاندان اسحاقوندان فومن بود تبعیت می‌کردند. این خاندان در رشت که مرکز بخش جلگه‌ای گیلان است فرمانروایی داشت. شواهد تاریخی بیانگر آن است که رشت در گذشته از لحاظ اقتصادی، ارتباطی و سیاسی دارای اهمیت بود و امیرانی بر آن حکم می‌راندند. از قرن هفتم هجری رشت اهمیت بیشتری یافت و با روی کار آمدن خاندان حکومتگر تجاسپی در آن، امیرنشین رشت به یکی از امیرنشین‌های مهم گیلان تبدیل گردید. امیرنشین رشت که در ناحیه مرکزی دشت گیلان و پاره‌ی شرقی گیلان بیه‌پس میان دو رودخانه زرجوب و گوهررود قرار داشت، با روی کارآمدن تجاسپیان که تختگاهشان رشت بود، حوادث و وقایع بیشماری را از سر گذراند.

به گواهی تاریخ با تشکیل دولت صفوی در ایران، در آغاز قرن یازدهم

۱- فرمانروایان گیلان، صفحه ۱۵۱

هجری رشت همانند دیگر نقاط گیلان وارد مرحله تازه‌ای از تاریخ خود شد. با روی کار آمدن شاه عباس اول صفوی اراده وی به برانداختن حکومت‌های محلی گیلان قطعی شد. شاه عباس که سیاست تمرکزگرایی شدیدی را در ایران دنبال می‌کرد، سرانجام پس از تازش‌های پی‌درپی طی سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۷ هـ‌ق به عصر امیرنشین‌های مستقل و پراکندگی سیاسی در گیلان پایان داد و با برانداختن تمام خاندان‌ها و سلسله‌های نواحی مختلف آن، این سرزمین را به‌صورت یکپارچه به زیر فرمان دولت صفوی درآورد و آن را به حکومت مرکزی الحاق نمود و از آن پس ،خود فرمانروایانی که غیرگیلانی بودند را برای اداره امور گیلان برگزید. شاه ایران در همان وقت مرکزیت فومن و لاهیجان را از میان برداشت و رشت را به‌عنوان مرکز کل ایالت گیلان انتخاب کرد.

اما با روی کار آمدن تجاسپیان، رشت وارد مرحله دیگری از تاریخ خود شد. در زمان فرمانروایی ایشان حوادث و رویدادهای بی‌شماری اتفاق افتاد که حمله‌ی اولجایتو از ایلخان مغول به گیلان از مهم‌ترین آنهاست. این حمله به سال ۷۰۶هـ‌ق در زمان امیره محمد تجاسپی از شاخص‌ترین چهره‌های این خاندان صورت گرفت. در این هنگام امیره محمد تجاسپی به یاری امیره دباج فومنی حاکم وقت فومن برخاست و با همکاری رکابزن امیر منطقه تولم در حوالی رشت به مغولان که از چند سو از جمله از راه طارم –ماسوله – فومن به گیلان حمله‌ور شده بودند، حمله برد و در پیکاری سخت، قوای اولجایتو را تار و مار کرد و سردارشان را که قتلغشاه نام داشت، کشته و گوش وی را که به گوشواره مزین بود برید. پس از این وقایع، چند تن دیگر از امیران تجاسپی به حکومت پرداختند، تا

اینکه نوبت به آخرین ایشان که امیره محمد تجاسپی نام داشت و مردی خشن و بی‌رحم و فزون‌طلب بود رسید و نوشته‌اند که او پدرش امیرفلک‌الدین را کشت و برادرانش را به قتل رسانید. چندی بعد پس از درگذشت امیره حسام‌الدین اسحاقی فومنی با فرزند او امیر علاءالدین به ستیز برخاست به این امید که بر فومن نیز دست یابد. ولی شکست خورد و از راه خمام[1] به بندر بادکوبه (باکو) عزیمت کرد. پس از این فرزندش امیر تجاسپ را به حکومت منصوب نمودند، ولی دیری نپایید که مصلحت دیده تابساط امارت تجاسپی‌ها برچیده شود که چنین هم شد. امیره محمد رشتی پس از چندی به رشت بازگشت و به‌عنوان پناهنده‌گی نزد امیر علاءالدین فومنی حاکم وقت فومن رفت، ولی او پناهش نداد. دستگیرش کرد و به دارش آویخت و در سال ۸۶۴ هـ‌ق امارت رشت را حوزه فرمانروایی خود کرد. پس از این واقعه برادرزاده و پسر عموی امیره محمد با یکدیگر متحد شده با امیر وقت بیه‌پس در آویختند که شکست خورده و اسیر شدند.[2]

پس از این به هنگام پیدایش جنبش سیاسی –مذهبی صفویان در ایران و تکاپوی اسماعیل میرزا صفوی در تبریز برای دست‌یابی بر قدرت، توجه صوفیان صفوی به رشت جلب شد. چندی بعد شاه اسماعیل با همیاری گیلانیان به سلطنت رسید و شاه صفوی هم به‌منظور قدردانی از همیاری مردم گیلان، هیچ‌گاه در صدد چیرگی‌جویی بر این سرزمین بر نیامد. بعدها با مرگ شاه اسماعیل در سال ۹۳۰هـ‌ق و بر تخت نشستن پسرش شاه طهماسب در همان سال، روابط صفویان با فرمانروایان محلی گیلان دگرگون شد و رو به تیرگی نهاد. در این زمان اگرچه از

۱- درگذشته رودخانه‌های آن محل لنگرگاه کشتی‌های بادبانی بوده است.

۲- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۸۹

ارزش‌های سیاسی رشت کاسته شده بود، اما داشته‌های اقتصادی و موقعیت ارتباطی و پیوندگاهی‌اش با دیگر نقاط، به‌ویژه روسیه و قفقاز روز به روز بر اهمیت آن افزود و همین امر توجه دولت صفوی را به این جایگاه جلب می‌کرد. در این اوضاع خان احمدخان کیایی فرمانروایی لاهیجان برای حفظ توان پیشین کیاییان و یافتن موقعیت برتر در برابر فرمانروایان گیلان بیه‌پس، یعنی اسحاقوندان، به نزد شاه طهماسب به قزوین رفت و سرسپاری خود را اعلام داشت. شاه طهماسب هم با قبول وی فرمانروایی‌اش را بر گیلان بیه‌پیش به رسمیت شناخت و حتی قلمرو فرمانروایی تجاسپیان رشت را نیز به او واگذار کرد. اما این رشته پیوند و دوستی خیلی زوداز هم گسست و روابط دربار صفوی با دربار لاهیجان رو به تیرگی نهاد. پس از این هنگامی که شاه عباس اول بر تخت شاهی جلوس کرد، چیرگی‌جویی برگیلان و برانداختن خاندان‌های حاکم بر آن به سیاست اصلی دولت صفوی تبدیل شد و یاری‌جویی خان احمدخان از دربار عثمانی، شاه‌عباس را خشمگینانه وادار به تسخیر گیلان کرد. سرانجام قزلباشان صفوی بر بخش‌های گوناگون گیلان از جمله رشت چیرگی یافتند و در روند این رویداد و فرار خان احمدخان به شیروان در شوال ۱۰۰۰ هـ‌ق، تمامی اعضای خاندان‌های حکومتگر در غرب و شرق گیلان از جمله بازماندگان خاندان تجاسپی رشت که حاضر به سرسپاری به دولت صفوی نبودند، به حاشیه رانده شدند و بدنبال آن، تمامی پاره‌ی گیلان به قلمرو سلطنتی صفویان و دولت مرکزی الحاق شد و دوره‌ی نوین تاریخ گیلان آغاز گردید.[۱]

۱- گیلان در آیینه‌ی زمان، صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳

مرداویج‌وند

از امیرنشین‌های مستقل گیلان بیه‌پس بودند که تبارشان به مردآویج می‌رسید که برادر اسحاق بنیانگذار خاندان اسحاقوندان فومن بود. ایشان همانند فرمانروایان فومن از اهمیت و اعتبار بالایی در منطقه برخوردار بودند و تخت‌گاهشان گوراب گسکر بود که خرابه‌های آن امروزه در جنگل هفت دغنان صومعه‌سرا، بر سر راه جاده‌ای که از طاهرگوراب به آرامگاه سید شرفشاه دولابی –عارف و شاعر قرن هشتم –می‌رود قرار دارد. این شهر که قدمتی حدود ۱۲۰۰ ساله دارد، تا پیش از طاعون بزرگ سال ۱۲۴۶ هـ‌ق که بسیاری را کشت[1] محل سکونت بیش از چهارصد خانوار تالش بود. در گذشته سرزمین گسکر شامل گسکر فعلی، ماسال، شاندرمن و تالشدولاب و حتی زمانی هم انزلی می‌شد که مرداویج‌وندان بر این صفحات به استقلال و قدرت فرمان می‌راندند و حتی در موقاعی سامانشان تا لیسار و رودسر هم کشیده می‌شد. حکومت ایشان از سال۶۵۲ هـ‌ق آغاز و تا سال‌های ۱۰۰۳ هـ‌ق که امرای آنها توسط قزلباشان صفوی کشته شدند به طول انجامید. به نوشته برخی از مورخین، امیران نامداری از این خاندان برخاستند که ازجمله‌ی آنان یکی امیره شرف‌الدوله شارم آبی گسکر بود که در سال ۷۰۶ هـ‌ق به هنگام تازش مغولان به گیلان ایستادگی نمود. پس از وی امیره ساسان گسکری است که در سال ۷۹۲ هجری (۱۳۹۰م) با امیره دبّاج فومنی که امیره محمد رشتی زندانی او بود، به ستیز پرداخت. در سال ۸۸۰ هجری امیره جهانگیر فرمانروای گسکر بود که

۱- به گفته باستان‌شناسان در جریان بیماری وبایی که در سال ۱۳۰۹ یا ۱۳۱۰ هـ‌ق درگیلان شیوع پیدا کرده بود، از میان رفته‌اند.

چندی بعد کشته شد و امیره سیاوش جانشین وی گردید. در سال ۹۰۷ پسر امیره ساسان گسکری فرمانروای گسکر بود. به هنگام تسخیر گیلان بیه‌پس توسط خان‌احمدخان کیایی، شیرزاد سلطان فومنی –فرمانده سپاه بیه‌پس –و میرعباس سلطان به جنگ گسکر فرستاده شدند و آنها امیره جهانگیر گسکری را شکست داده و کشتند. حدود سال ۹۷۴ هـ‍ق (۷ –۱۵۶۶م) شاه طهماسب اول صفوی به خان‌احمدخان کیایی فرمانروای مقتدر گیلان بیه‌پیش دستور داد که گسکر را به فرمانروایی قانونی آن امیره ساسان گسکری واگذار کند. پس از آنکه خان‌احمدخان کیایی از این دستور سر با زد، شاه طهماسب سپاهیانی به منطقه گسکر روانه ساخت و سپه‌سالار (سپهسالار) سعید که به نام خان‌احمدخان در گسکر حکومت می‌کرد کشته شد و امیره ساسان گسکری که به امیره ساسان بزرگ نامبردار بود، دو باره به قلمرواش دست یافت. در سال ۹۸۹ هجری امیره سیاوش‌بن امیره ساسان فرمانروای گسکر بود. او در سال ۱۰۰۲ هـ‍ق به همراهی علیخان تنیانی فرمانروای فومن به سراپرده شاهی در قزل‌آغاج روانه شد که به دستور شاه عباس اول صفوی او را به زندان افکندند. مدتی بعد در سال ۱۰۰۳ هنگامی که فرهادخان قرامانلو شورش علیخان تنیانی فومنی و امیره مظفر گسکری را خوابانید، شاه عباس که برای شکار به بیه‌پیش - لاهیجان رفته بود، از مکاتبه امیره سیاوش که در این زمان در زندان لاهیجان بود، با برادرش امیره مظفر آگاه شد و دستور داد تا سیاوش را سر بزنند که بعد سرش را برای تماشا در گوراب گسکر به درختی آویزان کردند. چندی بعد امیره مظفر و پسران امیره سیاوش گسکری (یوسف، محمد، سالوک) توسط فرهادخان قرامانلو دستگیر و به دژ

الموت روانه و در آنجا کشته شدند. بدینسان فرمانروای گسکر و امیره ساسانها بسر آمد. گفتنی است که شماری از بازماندگان این خاندان در اواخر قاجار و اوایل پهلوی می‌زیستند که نام خانوادگی «ساسانی» داشتند. سلیمان پاشاخان ساسانی، امان‌الله‌خان ساسانی، فتح‌الله‌خان و عزیزالله‌خان ساسانی ازجمله ایشان بودند که مالک و خان‌های نواحی هفت دغنان و گوراب گسکر به‌شمار می‌آمدند.[۱]

فرمانروایان تولم

تولم که امروزه از بخش‌های مهم شهرستان صومعه‌سرا است،در قرون گذشته امیرنشین مستقلی در گیلان بیه‌پس بود و از نواحی مهم غرب گیلان به‌شمار می‌آمد. این منطقه که در شمال غربی رشت واقع شده و از غرب به فومن محدود است، همانند گسکر یکی از قدیمی‌ترین نواحی گیلان است که نامش در کتاب حدودالعالم (۳۷۲ هـ‌ق) با تعریف ناحیت بزرگ بیه‌پس آمده است.[۲] امیران و فرمانروایان تولم در امور کلی از امیران اسحاقی فومن پیروی می‌کردند و حتی در سال ۷۶۹ هـ‌ق تولم بخشی از قلمرو فرمانروایی فومن به‌شمار می‌آمد. نوشته‌اند که مردم تولم در طاعون بزرگ سال ۱۲۴۶هـ‌ق به کلی نابود شدند و چندین سال آن ناحیه غیر مسکونی بود تا اینکه استعداد زراعتی و کیفیت بندری منطقه موجب شد که از دیگر نقاط وارد این منطقه شده و در عمران و آبادانی آن بکوشند.

مطابق تاریخ حداقل ششم هجری فرمانروایان و امیرانی در این منطقه

۱- فرمانروایان گیلان، صفحات ۱۶۰ و ۱۶۱

۲- امروزه تولم‌شهر نیز خوانده می‌شود که در نزدیکی مرجغل یا جمعه‌بازار قرار دارد.

حکمرانی داشته‌اند. در سال ۷۰۶هـ‌ق که اولجاتیو قصد تسخیر گیلان را کرد و با لشکری انبوه از راه ماسوله —فومن وارد این منطقه شدند، یکی از امیران وقت تولم به نام رکابزن دست به مقابله زد و با همیاری سپاهیان فومن سپاهیان مغول را گرفتار و نابود کرد. البته در جنگ دیگر شکست خورد و به فرمانروایی اولجایتو گردن نهاد، تا اینکه چندی بعد درگذشت و برادرش جانشین او شد و قلمرو او که تولم و کلاشم بخشی از آن بودند را به دست گرفت. پس از ایشان کسانی چون سیف‌الدین ساسان، خیلو، جمال‌الدین سالوک و دیگران فرمانروایی منطقه را در دست گرفتند، اطلاعی از ایشان و دوران حکومت‌شان در دست نیست. پس از ایشان همانطور که اشاره شد، تولم در قلمرو فرمانروایی اسحاقوندان فومن قرار گرفت و بعدها گماشتگان و کارگزاران سلسله صفویه، افشاریه، زندیه و شاهزادگان قاجاریه بر آن حکومت کردند.

امیران شفت

شفت امروزی شهرستانی مستقل در استان گیلان است، اما در دهه‌های گذشته همانند صومعه سرا از نظر تقسیمات کشوری بخشی از توابع شهرستان فومنات و فومن شمرده می‌شد و در سده‌های پیشین هم یکی از مناطق امیرنشین گیلان بیه‌پس محسوب می‌گردید. برخی متون بیانگر آن است که شفت از قرون پنجم و ششم هجری قمری شهرت و اهمیت یافت و از همان زمان به یکی از امیرنشین‌های نامدار گیلان تبدیل شد. حمدالله مستوفی قزوینی مورخ قرن ششم هجری در کتاب «نزهت‌القلوب» از آن به‌عنوان شهری کوچک از اقلیم چهارم یاد کرده و کاتب دمشقی صاحب کتاب «مسالک‌الابصار فی ممالک‌الابصار» هم از

شفت به‌عنوان زادگاه شیخ عبدالقادر گیلانی (غوث‌اعظم)[1] از مشایخ صفوفیه که حنبلی مذهبی بود و امروزه آرامگاهش در خیابان کفاح بغداد قرار دارد، سخن به میان آورده است.

مرکز امیرنشین شفت در آغاز «گوراب» نامیده می‌شد که به قولی در نزدیکی نصیرمحله و به قولی دیگر در جوار احمدسرگوراب قرار داشت که به باوری شاید همان گوراب پیش در مقابل گوراب پس فومن باشد که امروزه به «گوراکیش» معروف است. پس از این تختگاه و مرکز شفت روستای«کُمسار» گردید که تا سده‌ی اخیر هم‌چنان حاکم‌نشین و زیستگاه خان‌های بومی شفت بود. ایشان به روایتی از اهالی سبزوار خراسان و به روایتی دیگر از کُردهای طایفه‌ی چگینی قزوین بودند که به این منطقه کوچیده بودند.

اما در رابطه با تاریخ امیرنشین شفت گفته می‌شود که؛ تاریخ منطقه‌ی امیرنشین شفت در دوره‌ی پراکندگی سیاسی گیلان وتا پیش از الحاق این سرزمین به حکومت مرکزی دوره شاه‌عباس اول صفوی، همانند دیگر بخش‌های گیلان آمیزه‌ای از جنگ و صلح با همسایگانش بود. امیرنشین‌هایی چون: فومن، رشت و کهدم از مهمترین همسایگان امیرنشین شفت به‌شمار می‌آمدند که گاه در دوستی و

---

[1] – برخی زادگاه وی را پشتیر صومعه‌سرا دانسته‌اند. با این همه گفته می‌شود که در شفت متولد شده و خانواده‌اش بعدها به صومعه‌سرا کوچیده‌اند. امروزه مزار مادرش به نام سیده نساء در صومعه‌سرا قرار دارد و مورد احترام سنی مذهبان است. شیخ عبدالقادر گیلانی بعدها برای تکمیل علوم دینی به بغداد رفت و همانجا ماندگار شد. فرزندزادگان وی امروزه در عراق و پاکستان و افغانستان زندگی می‌کنند که بعضاً به مقام کشوری و لشکری نیز رسیده‌اند. رشید عالی گیلانی نخست‌وزیر پیشین عراق و یوسف‌رضا گیلانی نخست‌وزیر سابق پاکستان از فرزندزادگان او هستند.

گاه در جنگ و ستیز با امیران شفتی بسر می‌بردند. امیرنشین شفت در مقایسه با دیگر امیرنشین بخش بیه‌پس نظیر: فومن، تولم و گسکر از توان و قدرت کمتری برخوردار بوده و اغلب سر به فرمان امیران منطقه فومن بود.

از امیران شفت نیز تا قبل از اواسط قرن هفتم هجری، اطلاع روشنی در دست نیست، اما از این تاریخ به بعد نام تنی چند از فرمانروایان و امیران منطقه در برخی از گزارش‌ها و یادداشت‌ها به چشم می‌خورد. به‌عنوان نمونه به نوشته اصیل‌الدین محمد زوزنی، امیرملک اول از امیران شفت در اواسط قرن هفتم بدست فداییان اسماعیلیان به قتل رسید.[1] پس از وی پسرانش یکی پس از دیگری بر تخت فرمانروایی شفت نشستند وپس از اینها، لنگرنامی شفت را گرفت و از آن پس خود و بعد فرزندانش حکومت منطقه را در دست گرفتند که دوره‌ی حکومت ایشان معاصر حکومت خوارزمشاهیان و مغولان بوده است. پس از این یکی از امیران و حکمرانان مقتدر شفت به نام امیره محمد شفتی در نیمه دوم قرن هشتم هجری همزمان با حکمرانی تیمور گورکانی پس از پایان یافتن فرمانروایی امیرملک‌ها بر شفت بر تخت حکمرانی منطقه نشست.

آنطور که از تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی بر می‌آید؛ امیره محمد شفتی سالیان درازی در شفت حکومت کرد. وی حنبلی مذهب بود و از حوادث مهم دوران فرمانروایی‌اش می‌توان مشارکت او در اتحاد حکمرانان غرب گیلان بر علیه اقدامات سلطه‌جویانه سید علی‌کیا فرمانروای لاهیجان را نام

---

[1]- قابل توجه اینکه شفت در آن زمان زیر سلطه اسماعیلیان نبود، بلکه تنها حاکم مذکور بدست فداییان اسماعیلی الموت کشته شد.

برد. امیره محمد در سال ۷۸۹هـ‌ق همگام با دیگر امرای منطقه برای خارج کردن ناحیه کهدم از دست سیدعلی‌کیا که در همسایگی شرقی شفت قرار داشت، با سپاهیان و سرداران شفتی وارد کهدم شد و سیدعلی‌کیا فرمانروای وقت بیه‌پیش را متواری کرد. پس از این در سال ۷۹۲هـ‌ق امیره ساسان فرمانروای گسکر و امیره دبّاج فرمانروای فومن به‌خاطر پاره‌ای از اختلافات به نبرد برخاستند. در این پیکار امیره ساسان شفتی که فرماندهی سپاه فومن را برعهده داشت و سپه‌سالار امیره دباج فومنی بود را در میدان جنگ کشتند و بدین ترتیب فرمانروای گسکر با شکست دادن امیره دباج، فومن و شفت را غارت کرد.[1] پس از این رویدادهای بسیاری در منطقه شفت و نواحی همجوار آن به وقوع پیوست که بیشترشان مربوط به رویارویی و کشمکش میان امیران محلی این منطقه با امیران دیگر مناطق گیلان است که شرح مبسوط آنان را در برخی از منابع گیلان می‌توان دید و مطالعه کرد. بر پایه برخی متون در سال ۸۸۲ هـ‌ق روابط فرمانروای وقت شفت با فومن به تیرگی گرایید و حتی درگیری‌هایی نیز میان ایشان رخ داد و دیگر اسحاقوندان فومن نفوذ چندانی بر منطقه شفت نداشتند و توانشان در شفت کاهش یافت. بعدها در قرن دهم هجری کسانی چون: میرشمس‌الدین شفتی، میرخواند شفتی و میر حاتم شفتی حکومت منطقه شفت را تا قبل از تازش شاه‌عباس اول صفوی به گیلان در شوال ۱۰۰۰ هـ‌ق در دست داشتند.

همچنین در این زمان که فضای اجتماعی و مذهبی برای شیعیان زیدی مذهب ساکن در شفت که مخفیانه به این آیین باور داشتند تنگ‌تر شد، از این رو

۱- فرمانروایان گیلان، صفحات ۶۴ و ۶۵.

گروهی از ایشان به صفحات شرقی گیلان که برآیین شیعه زیدی بودند کوچیدند که از معروف‌ترین‌شان به خانواده مولانا طبیب شفتی می‌توان اشاره کرد. مولانا نعمت از مردان سیاستمدار و مصلحی بود که مورد وثوق فرمانروایان و مردمان هر دو بخش گیلان و همچنین مشاور طرفین نیز محسوب می‌شد. وی دارای چند فرزند بود که از نامدارترین آنان سدید شفتی را می‌توان نام برد که به دربار خان‌احمدخان کیایی (اول) راه یافت و مشاور وی گردید. سدید شفتی بعدها در اندیشه‌ی ترور خان‌احمدخان و به دست گرفتن قدرت در لاهیجان برآمد که پس از جنگ و گریزهای بسیار سرانجام در سال ۹۱۱ هـ‍ق از سوی هواداران خان‌احمدخان فرمانروای لاهیجان به قتل رسید و هواداران او نیز دستگیر و به زندان افتادند.[۱]

پس از این ماجرا، شاه عباس اول به فکر تصرف گیلان افتاد که بعد از الحاق این سرزمین به حکومت مرکزی، خود برای مناطق گیلان فرمانروا تعیین کرد. وی از همان زمان (شوال ۱۰۰۰ هـ.ق) علی‌خان تنیانی فومنی معروف به «علی بیگ سلطان» را به صدرات یا وزارت منطقه گیلان بیه‌پس گماشت و علیخان هم در این هنگام حیدربیگ لاهیجی را به حکمرانی شفت گماشت، اما میرحاتم بیگ چندی بعد به فرماندهی سپاه شفت و سپس در سال ۱۰۰۲هـ‍ق به فرمانروایی این منطقه رسید و تا هنگام مرگش در سال ۱۰۲۰هـ‍ق به‌عنوان گماشته‌ی دولت صفوی در شفت حکم راند. پس از این بعد از مرگ شاه عباس اول صفوی و قیام عادلشاه در لشت‌نشاء به سال ۱۰۳۸هـ‍ق کسانی چون انیس‌الدوله مرادخان توپچی باشی حاکم

۱- در این باره نگاه کنید به؛ تاریخ شفت، نوشته نادر افشاریان، صفحه ۳۱۷ ضمیمه

شفت شد و بعد از فوت وی حاکمان دیگری تحت عنوان، تفنگچی‌باشی[1] به حکومت این منطقه رسیدند. بعدها از سال ۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵هـ‌ق که دوران ضعف و چند دستگی و بحران حکومت صفوی و درگیری از سوی افغان‌ها بود، بخش ناآرام غرب گیلان بین خان‌های شفت که به قولی از مهاجرین سبزوار و به روایتی دیگر از طایفه کردهای چگینی قزوین و در اصل اهل قوچان بودند،[2] باخان‌های فومن درگیری‌هایی را آغاز نمودند که تا اوایل دوره ناصرالدین شاه قاجار ادامه داشت.

این خان‌ها که حکومت‌شان از زمان شاه سلطان حسین صفوی تا عهد قاجار حدود سیصد سال طول کشید. مرکز حکومت‌شان روستای کُمسار بود و تشکیلات حکومتی و خانه‌هایشان نیز در این روستا قرار داشت که خرابه‌های تعدادی از آنها را می‌توان امروزه دید. به گواهی اسناد، نخستین ایشان کاظم‌خان نام داشت که در اواخر حکومت سلطان حسین صفوی پس از سال‌های ۱۱۱۰هـ‌ق حکومت را در دست داشت. کاظم‌خان شفتی در سال‌های ۱۱۳۰ یا ۱۱۳۱هـ‌ق بود که یکی از بازماندگان خاندان اسحاقوند فومن به نام حاجی کمال‌خان گشت‌رودخانی معروف به «آقا کمال‌خان فومنی» از مالکین و حاکم وقت رشت را به قتل رسانید و چندی بعد در زمان حکومت فرزندش به نام کریم‌خان شفتی، حاجی کمال‌خان فومنی فرزند حاجی کمال‌خان به خون‌خواهی پدرش کریم‌خان را کشت و بعد از مرگ نادرشاه افشار در سال ۱۱۶۲هـ‌ق به همراه حاجی شفیع نامی حکومت گیلان را در دست گرفت.

۱- توپچی‌باشی به معنی فرمانده توپخانه و تفنگچی‌باشی به معنی فرمانده یگان‌های پیاده است.

۲- به زعم گزارش رابینو، این خانها با حیله و تزویر اراضی این منطقه را بدست آورده بودند.

بعدها در سال ۱۱۶۵ هـ‌ق محمدحسن‌خان قاجار –پدر آقا محمدخان – و پس از او کریم‌خان زند به گیلان لشکر کشیدند، ولی حکومت آقا جمال فومنی را در آن منطقه تأیید نمودند و رفتند. در سال ۱۱۶۸هـ‌ق پس از آنکه محمدحسن‌خان قاجار سپاه آزادخان افغان را شکست داد و به قصد تصرف آذربایجان راهی آن دیار شد، آقا رفیع شفتی معروف به «حاجی شفتی» به همراه میرزا زکی‌خان نایب‌الحکومه گسکر به رشت آمد و در غیاب آقا جمال فومنی که به حج رفته بود، در گیلان بساط امر و نهی گسترد و وقتی حاجی جمال از سفر مکه بازگشت، به تلافی قتل برادرزاده‌اش آقا کریم شفتی، وی را در سال ۱۱۶۹ هـ.ق به قتل رساند.[1] لیکن حکومتش چندان طولانی نشد و محمدحسن‌خان قاجار به خون‌خواهی برادرزن خون حاجی جمال فومنی، راهی گیلان شد و قاتلان وی از جمله آقا رفیع شفتی را از دم تیغ گذراند و پسر خردسال حاجی جمال به نام هدایت‌الله‌خان فومنی که بعدها به «اتوخان رشتی» معروف گردید را به حکومت گیلان منصوب نمود. امیر هدایت‌الله‌خان فومنی پس از چند سال حکومت، همچنان در اندیشه انتقام خون پدر از خان‌های شفت بود.

آنطور که نوشته‌اند؛ امیر هدایت‌الله‌خان پس از ناسازگاری با آقا محمدخان قاجار و حمایت شاه ایران از خان‌های شفتی، سرانجام پنج تن از فرزندان کاظم‌خان شفتی را به قتل رساند و تنها یکی از آنها به نام آقا علی را که کودک بود زنده گذاشت و به این ترتیب تنها بازمانده از این خاندان حکومتگر محلی شفت از مرگ نجات یافت. علی‌آقا شقتی اندکی بعد، از آنجایی که شفتی‌ها زیر بار

۱– سرزمین و مردم فومنات، صفحات ۴۰۳ و ۴۰۴

حکومت غیر خودی نمی‌رفتند، از سوی حاکم مقتدر وقت گیلان امیر هدایت‌الله‌خان فومنی به حکومت شفت گماشته شد، اما چندی بعد به دربار قاجار در کاخ تهران رفت و پس از قتل امیر هدایت‌الله‌خان در سال ۱۲۰۱ هـق به زادگاه خود بازگشت و تحت حمایت شاه قاجار به حکومت پرداخت. در این وقت فرزندان هدایت‌الله‌خان فومنی، به نام‌های: حسینعلی‌خان فومنی و فتحعلی‌خان فومنی برای مدتی در دربار قاجار در تهران ماندند، تا اینکه در سال ۱۲۱۲هـق حسینعلی‌خان به حکومت کل گیلان رسید. وی در ربیع‌الاول سال ۱۲۱۴ هـق آقاعلی شفتی حاکم وقت شفت که در این وقت به همراه میر مصطفی‌خان نمین تالش که با حمایت روس‌ها در اندیشه‌ی تصر ف گیلان بودند را به قتل رساند که پس از این واقعه بستگان آقاعلی به لنکران آذربایجان گریختند و در حمایت میرمصطفی‌خان - مالك و خان مقتدر تالش شمالی —که پیش‌تر از راه گسکر به روسیه گریخته بود قرار گرفتند. چندی بعد فتحعلی‌شاه قاجار از این خانواده دعوت کرد برای کسب موقعیت خانوادگی از دست رفته‌ی خود در شفت، به گیلان باز گردند که این کار صورت گرفت و خانواده آقاعلی به کُمسار شفت مراجعت نمودند، اما همواره در تلاش برای بدست آوردن فرصتی جهت ترور قاتل آقاعلی شفتی بودند. به‌دنبال این رویدادها یکی از برادران علی‌آقا در فرصتی مناسب حسینعلیخان فومنی را در صفر سال ۱۲۱۵هـق در حالی که سواره از راهی می‌گذشت به ضرب گلوله‌ای از پای در آورد.[1] پس از این، درگیری و ناآرامی میان خان‌های شفت و فومن موجب شد تا ناصرالدین شاه قاجار دستور داد تا

۱- سرزمین و مردم فومنات، صفحه ۴۰۸

برای خاتمه دادن به این نزاع این دو خانواده از شفت و فومن به اجبار در رشت سکونت گزینند که در پی آن در فواصل بین سال‌های ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۷هـ.ق این خان‌ها و خانواده آنان به رشت رفتند و در محدوده سبزه‌میدان و محله پیرسرای این شهر سکونت اختیار کردند.

بعد از این جریان و با کوچ خان‌های کُمسار شفت به رشت، اهمیت شفت همانند فومن به تدریج کاهش یافت و رو به فول نهاد، اما حکومت موروثی ایشان، در شفت همچنان ادامه یافت، بطوری که بعد از گذشت چند سال از حکومت ایشان، یکی از فرزند آقاعلی شفتی به نام سعیدخان که در عثماوندان شفت سکونت داشت به حکومت منطقه رسید. آنطور که الکساندر خودزکو در کتابش آورده، سعیدخان حدود پانصد تفنگدار چریک تحت امر او بودند. این گروه مسلح از تفنگچی‌های تالش ساکن در سیاهمزگی بودند که بعدها شماری از آنها در ارتش ناصرالدین شاه قاجار به خدمت گرفته شدند. بعد از سعیدخان فرزندش نعمت‌الله خان که از خان‌های تحت‌الحمایه ناصرالدین شاه بود به حکومت شفت رسید. در زمان او نصیرخان فرزند علی‌قلی‌خان نوه کاظم‌خان شفتی بازار نصیرمحله را بنا نهاد. پس از نعمت‌الله‌خان پسرش علیخان شفتی که ملقب به «شجاع نظام» بود به حکومت شفت رسید. شجاع نظام از حکمرانان مقتدر در سال‌های قبل و بعد از نهضت مشروطه بود و مقر حکومتی‌اش در بازارچه فعلی شفت قرار داشت. او در سال‌های نهضت جنگل در خیابان چراغ برق رشت (هفده شهریور فعلی) در جایی که محل بیمارستان آمریکایی دکتر فریم بود و امروزه بیمارستان امیرالمؤمنین(ع) در آن قرار دارد زندگی می‌کرد و دارای سه پسر به نام‌های: محمدعلی‌خان (پدر

بزرگ دکتر ابراهیم شجاعی)، غلامحسین‌خان و عنایت‌الله‌خان و یک دختر بود که به همسری میرزاعباس‌خان انزلیچی ملقب به «عمید همایون» (حکمران سابق انزلی) درآمد. پس از علیخان شجاع نظام یکی از بستگان او به نام عبدالرزاق‌خان کُمساری شفتی که فرزند میرزا ابوالفتح‌خان و برادر بهرام‌خان هژبر نظام بود، در سال‌های ۱۲۹۰ خورشیدی حکومت شفت را در دست گرفت که حکومت او مقابل با نهضت جنگل بود. بعد از خاتمه نهضت جنگل در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، میرزایوسف‌خان شبان[1] به همراه حاج رئیس نامی حکمرانی شفت را در دست داشتند. و پس از ایشان غلامحسین‌خان شجاع پسر علیخان اداره امور منطقه شفت را در دست گرفت. غلامحسین‌خان از بقایای خان‌های شفت و آخرین ایشان در تصدی امور شفت شمرده می‌شد. غلامحسین‌خان در سال ۱۳۲۳ وقتی که شفت از توابع شهرستان آن زمان فومن به دهستان تبدیل شد، به‌عنوان دهدار تا سال ۱۳۳۹ در این منطقه خدمت کرد. در این سال بعد از تبدیل شدن شفت به بخش به‌عنوان بخشدار منصوب و تا اوایل سال ۱۳۴۱ بخشداری شفت را برعهده داشت. او در سال ۱۳۴۱ مسئولیت منطقه را به آقای فرزام واگذار نمود و بدین ترتیب پرونده حکومتی خان‌های شفت پس از گذشت حدود سیصد سال برای همیشه بسته شد.[2]

۱- وی در سال ۱۳۲۲ هـ.ش وفات یافته و در قم مدفون است. در سال ۱۳۱۰ خورشیدی مدتی شهردار فومن نیز بوده است. خانه وی در محله چله‌خانه رشت، یک اثر تاریخی مربوط به اوایل پهلوی بود که متأسفانه در شهریورماه ۹۶ تخریب شد.

۲- گیلان در آیینه‌ی زمان، از صفحه ۲۱۹ به بعد با اندکی تلخیص و تغییر

فرمانروایان تالش

در رابطه با فرمانروایان و حکمرانان منطقه تالش مانند حکمرانان دیگر مناطق تاریخی و قدیمی گیلان، اطلاعات اندک و پراکنده‌ای وجود دارد. با این همه، تا جایی که منابع تاریخی یاری می‌دهند، این موضوع را دنبال می‌کنیم. منطقه قومی تالش نام خود را از قوم باستانی «تالش» گرفته که از همسایگان دیرین قوم گیل یا گیلک می‌باشد. محل سکونت ایشان امروزه در شهرستان‌های: تالش، آستارا، ماسال، رضوانشهر، فومن و شفت است و جمعیت زیادی از ایشان در شهرستان‌های رشت و رودبار و در مناطقی از اردبیل به نام‌های عنبران، شاهرود و کلور نیز زندگی می‌کنند. علاوه بر این شمار زیادی از تالشان هم در محدوده‌ای از جمهوری آذربایجان سکونت دارند که آن صفحات پیشتر از آن ایران بوده و در زمان فتحعلیشاه قاجار پس از دو دوره جنگ‌های طولانی بین ایران و روسیه، بخش وسیعی از تالش بزرگ به خاک روسیه الحاق شد و براساس معاهده ترکمانچای رودخانه ارس مرز طبیعی دو کشور قرار گرفت. از آن پس تالش از نظر سیاسی به دو بخش کاملاً مجزا تقسیم شد. یک قسمت آن در ایران باقی ماند که امروزه آن را با نام آستارای جنوبی می‌شناسیم و قسمت دیگر هم امروزه جزو خاک کشور جمهوری آذربایجان شده است. همچنین تا اوایل قرن چهاردهم هجری مناطق مسکونی تالش‌ها در گیلان به غیر از خمسه طوالش، به نام «طالشستان» هم شناخته می‌شد. مانند طالشستان فومن و طالشستان کهدم.

اما تالش از نظر قدمت و تاریخ از مناطق باستانی گیلان به‌شمار می‌رود و کاوش‌های باستان‌شناسی در نقاطی چون: مریان، تندوین، کرگانرود، وسکه و تول

گیلان حاکی از آنست که این ناحیه از هزاران سال پیش و از عصر آهن زیستگاه مردمانی متمدن و اقوامی چون کادوس بوده است که به روایتی تالشان امروزی از بازماندگان آنان هستند. شواهد و مدارک بیانگر آن است که تالشان در روزگاران گذشته از مرز و بوم خود در برابر یورش و هجوم بیگانگان دفاع نموده و تا اواخر دوره ساسانی از پذیرش فرمان شاهان ایران خودداری کرده‌اند. پس از سقوط ساسانیان، اعراب مسلمان با پیشروی به سوی دامنه‌های شمالی کوه‌های البرز و تالش، در طول دو سده تلاش کردند تا بر گیلان از جمله منطقه تالش چیره شوند، اما هیچ‌گاه موفق به این کار نشدند. اعراب در این کشاکش‌های طولانی چند بار از راه طارم زنجان و خلخال اردبیل با تالشان منطقه وارد جنگ شدند اما ناکام به مقر خود بازگشتند. از قرن سوم و چهارم هجری به بعد که خاندان‌های حکومتگر و سلسله‌های محلی در گوشه و کنار گیلان سر برآوردند، در برخی از نواحی دیار تالش نیز امیرنشین‌های مستقلی در گسکر، کرگانرود ماسال، شاندرمن، اسالم و تالشدولاب پدیدار شد که حکمرانان آنها گاه در صلح و گاه در جنگ با یکدیگر بسر می‌بردند. در دوران حکمرانی حکومت‌های محلی، مرز و بوم تالش نیز رویداد و حوادث پرشماری را پشت سر گذاشت که حمله سپاهیان مغول در سال ۷۰۶ هـ.ق و کشتار مردم و غارت اموال آنان ازجمله‌ی آنهاست.

پس از این، بعد از اوج‌گیری جنبش سیاسی –مذهبی صفویان، تالش به یکی از کانون‌های هواداری از صفویان کسانی نظیر شیخ جنید و فرزندش شیخ حیدر تبدیل شد. بعدها در اوایل آغاز قرن دهم هجری امیران تالش همچنان از صفویان پشتیبانی کرده و به حمایت از اسماعیل میرزا صفوی که بعدها به شاه

اسماعیل اول صفوی معروف گردید و سلسله صفویان را بنیان نهاده برخاستند. گفته می‌شد حتی یکی از سرداران تالش به نام رستم کلاه چرمینه (با نام اصلی خادم بیگ یا رستم بیگ تالش) فرماندهی سپاه شاه اسماعیل اول صفوی را در جنگ چالدران با عثمانیان به سال ۹۲۰ هـق در منطقه خوی برعهده داشت که بعد از شهادت در این جنگ، از جمله نامداران مردم ایران گردید. در دوره‌های بعد شاه طهماسب اول صفوی با هدف چیرگی سرزمین گیلان، تالش بزرگ را به‌عنوان دروازه‌ی ورودی به این سرزمین مورد توجه قرار داد. از این رو در سال۹۷۴هـق سپاهی را از راه آستارا و تالش به بخش بیه‌پس گیلان که در آن زمان اسحاقوندان فومن در آن حکم راندند فرستاد. در سال‌های بعد نواحی تالش بعد از اینکه گیلان به تصرف شاه عباس اول صفوی درآمد، بارها از سوی قزلباشان صفوی مورد تاخت و تاز قرار گرفت. و هر بار که تالشی‌ها دلاور برای بدست آوردن استقلال پیشین خود به خیزش برخاستند، به‌شدت از سوی سربازان صفوی سرکوب شدند. در پی این تازش‌ها امیران و خاندان‌های محلی تالش کنار رفتند و از این پس افرادی از سوی شاه عباس به حکمرانی منطقه تالش گماشته شدند. چندی بعد افغان‌ها وارد خاک گیلان شده و تمامی نواحی تالش را به اشغال خود در آورده و مدتی بر آن صفحات حکم راندند. بعدها تالش همانند گیلان حدود یک دهه در اشغال روس‌ها بود، تا اینکه نیروی روس در کارزار با گیلکان و تالشان خسته و درمانده شدند و براساس پیمان رشت که در شعبان سال ۱۱۴۳ هـق بین نمایندگان ایران و روسیه بسته شد، خاک گیلان را ترک کردند.

چندی بعد در دوره قاجار و بعد از شکست ایران در جنگ با روسیه و

قرارداد تحمیلی گلستان در شوال سال ۱۲۲۸هـ‌ق، سرزمین تالش به دو پاره‌ی شمالی و جنوبی تقسیم گردید. و در همان سال فتحعلیشاه قاجار برای کم توان کردن خاندان میرمصطفی‌خان تالش که در لنکران مستقر بودند، خاک تالش را تجزیه و کوچکتر کرد و آن را به پنج ناحیه‌ی: کرگانرود، اسالم، تالشدولاب، ماسال و شاندرمن که در گذشته به «خمسه طوالش» معروف بودند تقسیم کرد و نواحی مزبور را میان خاندان‌های قدیمی و اصیل تالش منطقه قسمت نمود و به سران آنها لقب «خان» داد.

از آن پس خاندان‌های محلی و حاکمان بومی بر این پنج ناحیه و توابع آنان حکم راندند. در این میان ناحیه کرگانرود یا همان تالش فعلی از جایگاه ویژه‌ای در منطقه قومی تالش ایران برخوردار بود. در این منطقه زمان قاجار شماری از خاندان حکومتگر لنکران که مرکز ولایت تالش در آن زمان محسوب می‌شد حکومت داشتند. بنیانگذار این خانات تالش سیّدجمال‌الدین میرزا بیگ معروف به «قراخان» نام داشت که در حمایت روس‌ها از اقتدار و نفوذ بالایی برخوردار بود. وی بعدها علاوه بر منطقه تالش‌نشین لنکران، قلمرو حکمرانی خود را گسترش داد و بر تمامی مناطق تالش‌نشین این صفحات به استثنای محدوده ماسال و رضوانشهر دست یافت. وی از مالکین منطقه نیز بوده و کشمکش‌هایی نیز با امیرهدایت‌الله‌خان فومنی (اتو رخان رشتی) —از حاکمان مقتدر گیلان عهد زندیه و قاجاریه — داشت، تا اینکه در سال ۱۲۰۱هـ‌ق معاصر با قتل اتورخان رشتی درگذشت و بعد از او فرزندش میرمصطفی‌خان تالش و سپس نوه‌اش میرحسن‌خان و دیگران به قدرت منطقه دست یافتند. در زمان ایشان قلمرو خانات تالش گسترش یافت و این

صفحات رویدادهایی را از سر گذراند که در تاریخ ثبت است. نوشته‌اند که؛ حکومت زمان میرمصطفی‌خان تالش که بسیار مقتدر و با هوش بود، را باید آغاز دوره‌ای تازه در حیات قوم تالش دانست که با تجزیه تالش در قرارداد سال ۱۲۴۳هـ‌ق ترکمانچای به دو منطقه شمالی در تصرف روسیه و جنوبی در اختیار ایران دوره‌ای جدید از حکومت آنها آغاز شد.

پس از خانات تالش لنکران، دیگر حاکمان به حکمرانی منطقه کرگانرود دست یافتند که از شاخص‌ترینشان به نصرت‌الله‌خان کرگانرودی ملقب به «سردار امجد» فرزند فرج‌الله خان می‌توان اشاره داشت که بر حکومت کرگانرود و نواحی تابعه دست یافت. وی از اواسط دوره ناصرالدین‌شاه قاجار تا نهضت مشروطه حاکم این منطقه بود. نامبرده از قدرت و نفوذ بالایی در منطقه برخوردار بود و از حاکمان مستبد تالش به‌شمار می‌رفت. از وی دو کاخ و عمارت بزرگ و مجلل ییلاقی و قشلاقی به یادگار مانده که امروزه از آثار تاریخی مهم استان گیلان به‌شمار می‌رود. سردار امجد تا سال ۱۳۳۲هـ‌ق در قید حیات بود که پس از مرگش حکومت منطقه به فرزندانش فتح‌الله‌خان ارفع‌السلطنه و محمدحسنخان سالار اسعد (پدر هلاکو رامبد، نماینده سابق تالش) رسید. پس از ایشان کسانی دیگر از جمله محمدعلی‌خان تالش انتخاب‌السلطنه از نسل حاجی‌علی بیگ حکمرانی کرگانرود را در دست داشتند. محمدعلی‌خان مشهور به «شیرخان» و ملقب به «انتخاب‌السلطنه» با وقوع نهضت مشروطه و خیزش مردم کرگانرود علیه خانواده نصرت‌الله‌خان سردار امجد و افول او مدتی با حکم رسمی از سوی حکومت مرکزی قاجار حاکم کرگانرود شد. پس از وی آقا دده‌بیگ

اقبال‌السلطان فرزند آقاجان بیگ در سال ۱۳۳۳هـ‌ق (۱۲۹۲ هـ‌ش) به سمت نایب الحکومگی کرگانرود منصوب شد.

در اسالم تالش نیز کسانی چون ولی‌خان اشجع‌الدوله اسالمی (اشجعی) فرمان می‌راند که تا سال۱۳۳۴ هـ‌ق در سال‌های آغازین نهضت جنگل زنده بود. عمارت قدیمی قانطور پونل متعلق به خانواده وی بود که در اواخر قاجار مدتی استراحتگاه روسان بود. و زمانی هم ستاد جنگی نصرت‌الله‌خان سردار مقتدر و همچنین محل اولین بنای فرمانداری طوالش بود، تا اینکه بعدها در سال ۱۳۳۱ به پیشنهاد شادروان استاد سیّد نهضت حسینی‌نژاد پونلی و تقاضای اهالی محل از وزیر وقت فرهنگ به دبستان امیرکبیر پونل تبدیل شد. امروزه آثار خانه‌های خوانین و حاکمان اسالم در روستای دیگهسرا باقی است که یادگار دوران گذشته است. در تالشدولاب رضوانشهر هم حاکمانی حکم می‌راندند که مرکزشان پونل بود. به گواهی تاریخ از زمان فتحعلیشاه قاجار، ناحیه‌ی گیل‌دولاب تابع حاکم‌نشین گسکر و ناحیه تالشدولاب در دست حکام پونل بود. در حاکم‌نشین گسکر علاوه بر ناحیه گیل‌دولاب چند ناحیه‌ی دیگر ازجمله بندرانزلی هم تابع آن بوده که کسانی چون میرزاعباس‌خان عمید همایون انزلیچی ودیگران درآن حکومت داشتند.

در ماسال تالش‌نشین هم شماری از بازماندگان محمدولی‌خان کسانی چون: حاجی محمدخان، مهدی‌خان، کاظم‌خان، امان‌الله‌خان، ناصر قلی‌خان، مهدی‌خان، جوادخان و محمدحسین‌خان ماسالی که در اصل از طایفه اشمد خلخال بودند به قدرت رسیدند. بعدها حکومت ماسال بدست جبارخان افتاد که حدود سه دهه فرمان راند. در سال‌های پایانی دوره قاجار، خسروخان نامی از طرف نصرت‌الله‌خان ضرغام‌السلطنه (سردار مقتدر) —حاکم تالش —در ماسال حکومت نمود و بعد از

فوت سردار مقتدر در سال ۱۳۴۱هـ‌ق حکومت ماسال در دست مهدی‌خان و سپس محمدخان تالش انساندوست افتاد. پس از ایشان کسانی نظیر: کربلایی یعقوب‌بیگ ماسالی (پدر مرحوم حاج امامقلی ماسالی نیکوکار نامدار تالش) امور منطقه ماسال را در دست داشتند. در شاندرمن که خطه‌ی جداگانه‌ای را تشکیل می‌داد، در زمان قاجار ابراهیم‌خان شاندرمنی حکومت می‌کرد که مقرش عمارتی به نام دارالحکومه در روستای بیتم بود. پس از وی حکومت شاندرمن به نصرالله‌خان و دوست محمدخان رحیمی رسید. در دیگر نواحی منطقه قومی تالش که به نام طالشستان مشخص می‌شدند حاکمان خودشان را داشتند. مثلاً در ماسوله در دوره‌ای کسانی چون: میرزاعبدالحسین‌خان فومنی ملقب به «سردار همایون» و «مدیرالملک» و بعدها میرزا عبدالله‌خان خارابی ماسوله و حسن‌خان آلیانی (معین‌الرعایا) حکم راندند. در تالش‌نشین آستارا هم کسانی چون: بهزاد بیگ، بایندرخان و فرزندش امیره حمزه تالش و دیگران درآن حکم می‌راندند. شماری از این حکمرانان علاوه بر حکومت، اقداماتی هم برای اصلاحات و عمران و آبادانی منطقه انجام می‌دادند و در بهسازی منطقه می‌کوشیدند.

خاندان فومنی

خاندان فومنی به شماری از فرمانروایان و حاکمان منطقه فومن از چند خانواده فومنی و تالش اطلاق می‌شود که از زمان اواخر عهد صفویه و اوایل دوره افشاریه به این سو در کهن شهر فومن و حومه حکمرانی داشتند.[۱]

در هرج و مرج و نابسامانی بعد از قتل نادرشاه افشار، قلمرو او به دست

۱- جهت آگاهی بیشتر رجوع شود به چاپ سوم کتاب سرزمین و مردم فومنات، تألیف نگارنده.

شماری از خاندان‌های حکومتگر محلی و سران ایلی افتاد. در گیلان، حاجی جمال خان فومنی همراه با آقا شفیع حکومت رشت و سپس کل گیلان را در سال ۱۱۶۲هـ‌ق بدست گرفتند. حاجی جمال از بازماندگان خاندان اسحاقوندان فومن و از نسل امیره دبّاج فومنی بود. پدرش آقا کمال‌خان فومنی در اصل تالش و به روایتی از اهالی گشت رودخان فومن بود که در عصر سلطان حسین صفوی ابتدا به حکمرانی منطقه فومن و بعدها کل گیلان رسید. وی از بزرگان گیلان و مالکین بزرگ آن زمان بود که بعدها در سال‌های ۱۱۳۰هـ‌ق توسط یکی از خوانین منطقه شفت به نام کاظم‌خان شفتی به قتل رسید. بعد از وی فرزندش آقا جمال‌خان امور منطقه فومن و سپس رشت و کل گیلان را بدست گرفت. نوشته‌اند که: در سال ۱۱۶۵هـ‌ق محمدحسن‌خان قاجار و پس از او کریم‌خان زند حکومت وی را از آنجایی که با او نسبتی هم داشتند تأیید کردند و رفتند، ولی دیری نپایید که حاجی جمال‌خان نیز توسط آقا رفیع شفتی یکی دیگر از خوانین شفت به تلافی قتل آقا کریم شفتی در سال۱۱۶۹هـ‌ق به قتل رسید. پس از این ماجرا فرزند کوچک آقا جمال‌خان فومنی به نام هدایت‌الله‌خان ابتدا به حکومت منطقه فومن و حومه و سپس رشت و کل گیلان دست یافت. امیر هدایت‌الله‌خان فومنی حدود ۲۸ سال با اقتدار در گیلان و غرب مازندران حکومت کرد و از حاکمان مقتدر اواخر زندیه و اوایل قاجاریه گیلان به شمار می‌رود. مقرش در منطقه‌ی فومن در دهستان گشت (محدوده پشت کارخانه چای امیر حشمتی) و دارالاماره‌اش نیز در رشت قرار داشت. وی توانست با پشت سر گذاشتن وقایع و جنگ‌های متعدد و کشمکش با حکومت مرکزی و پیرامون خود استقلال گیلان را تا رسیدن آقا محمدخان قاجار

به قدرت حفظ نماید. نوشته‌اند که مردی مهربان و گشاده‌دست و صاحب ثروت بسیاری بود و املاک زیادی هم در جوار رود ولگای روسیه داشت و چون این رود را «اِتل» می‌گفتند، از این رو وی به «اتل‌خان رشتی» نیز معروف بود که اتورخان تحریف شده‌ی آنست. هدایت‌خان در عمران و آبادانی بخشی از گیلان، از جمله رشت کوشید و در زمان وی بازرگانی و تجارت رشت رونق فراوانی گرفت. در ربیع‌الاول سال ۱۲۰۱هـ‌ق (دی‌ماه ۱۱۶۵ هـ‌ش) بود که به‌دنبال جنگ با قوای آنها محمدخان قاجار، از میان پشته انزلی با کشتی در حال فرار بسوی بادکوبه یا لنکران بود که با تیر تفنگ یکی از افراد کشته شد[1] و با مرگ وی شعله استقلال‌خواهی در گیلان برای همیشه خاموش گردید. نوشته‌اند بعد از اینکه با تیر تفنگ به آب افتاد، افراد به طمع جایزه سرش را بریده و به تهران دربار آقا محمدخان قاجار فرستادند و سر هم بعدها در کاخ گلستان دفن شد تا توسط شاه قاجار لگدمال شود.

جالب است بدانید که؛ از زندگی و مرگ امیر هدایت‌خان دو ضرب‌المثل در ادبیات عامه ایران بعدها پدید آمد که اینکه با اندکی تغییر مورد استفاده قرار می‌گیرد. نخست به کسی که به اجداد و اصالت خانوادگی خود افتخار کرده و ثروت خود را به رخ دیگران بکشد می‌گویند: «انگار نوه اتورخان است». دوم همانطور که گفته شد، وقتی سر هدایت‌خان را جدا کردند. برای بردن آن به دربار قاجار و گرفتن جایزه به قدری عجله کردند که بعدها هر کسی که در کاری عجله فراوان داشت، می‌گفتند: «مگر سر اتورخان را آورده‌ای» یا «مگر سر آورده‌ای» یا

۱- رشت در آیینه‌ی تاریخ، صفحات ۳۰۵ و ۳۰۶ با تلخیص و تغییر

«انگار سر آورده». گفتنی است که بعدها فرزندزادگان وی هر کدام شناسنامه‌ای با نام خانوادگی مختلف گرفتند که بازماندگانشان امروزه با نام خانوادگی: هدایتی، هدایت‌زاده، فومنی، سرتیپ‌پور، ابتهاج، گیلانشاه، رضا (پرفسور فضل‌الله رضا)، انصاری فومنی، امیر حشمتی، محمودی، بیات، شیردل‌پور، خانحاکمی، دیباج، وشمگیر، بهبهانی (سیمین بهبهانی شاعر) در فومن، رشت، تهران، آذربایجان ودیگر نقاط زندگی می‌کنند. شادروان دکتر باقر عاقلی پژوهشگر و تاریخ‌نگار معاصر در کتاب «خاندان‌های حکومتگر ایران» در رابطه با این خاندان وشاخه‌های آن شرح مفصلی داده است.

اما پس از مرگ امیر هدایت‌الله‌خان، حکمرانی گیلان به امیر سلیمان‌خان قوانلو پسر دایی آقا محمدخان قاجار رسید و در همان زمان دو پسر باقی مانده از امیرهدایت‌الله‌خان به نام‌های حسینعلیخان و فتحلیخان فومنی به دربار قاجار فرستاده شدند. ایشان از آنجایی که با خان قاجار نسبتی داشتند. چند سالی در تهران بسر بردند وتحت نظارت خاندان قاجار بودند. پس از این با برپایی دولت قاجاریه گیلان که از ایالات مهم و درجه اول ایران محسوب می‌شد، بسان دیگر نقاط وارد دوره‌ی تازه‌ای از تاریخ خود گردید و از آن پس رجال و شاهزادگان قاجار یکی پس از دیگری به حکمرانی این دیار منصوب شدند. به گواهی تاریخ بعد از اینکه فتحعلیشاه قاجار پس از کشته شدن آقا محمدخان قاجار در سال ۱۲۱۱هـ.ق بر تخت شاهی ایران جلوس کرد و بعد از اینکه حکومت گیلان از دست میرمصطفی‌خان تالش و همراهانش آقا محسن فومنی و آقا علی شفتی خارج شد. چندی بعد در ربیع‌الاول سال ۱۲۱۲هـ.ق حسینعلیخان فومنی که پیشتر حکومت

منطقه فومن و حومه را در دست داشت، به حکومت کل ایالت گیلان منصوب شد. وی در همان زمان ابتدا مخالفین پدر را کشت، اما دیری نپایید که خود به دست یکی از رقبای خود که از خوانین شفت بود، در صفر سال ۱۲۱۵ هـ‍ق کشته شد. پس از او فتحعلیشاه قاجار حکمرانی منطقه فومن و حومه را به هدایت‌الله‌خان (خانلرخان) پسر کوچک حسینعلیخان واگذار کرد و حاجی محمدخان فومنی پسر آقا محسن را به‌عنوان نایب‌الحکومه فومن برگزید. پس از این ماجرا حاجی محمدخان فومنی از آنجایی که از حمایت اهالی فومن برخوردار بود، حکومت این منطقه را بدست آورده و سالها به حکمرانی پرداخت.[1] از اوضاع فومن و حومه در زمان حکومت وی اطلاعی در دست نیست، اما یکی از وقایع در زمان او را وقوع طاعون بزرگ سال ۱۲۴۶هـ.ق ذکر کرده‌اند که شیوع پیدا کرد و بسیاری را در گیلان، از جمله فومن تولم کشت و منطقه را تقریباً خالی از سکنه نمود.

بعدها با مرگ فتحعلیشاه و روی کار آمدن محمدمیرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه در سال ۱۲۵۰ و سالها بعد با روی کار آمدن ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۶۴هـ‍ق در اوایل سلطنت این شاه قاجار و در زمان حکمرانی میرزاعبدالباقی منجم باشی لنگرودی بر گیلان، برای پایان دادن به نزاع خانوادگی بین خان‌های فومن و خوانین شفت، به‌دستور ناصرالدین شاه، حاجی محمدخان فومنی با خانواده و طایفه‌اش مجبور به اقامت در رشت در حوالی خیابان بیستون، پیرسرا و سبزه‌میدان شدند و خوانین شفت در همان زمان در فواصل بین سال‌های ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۷هـ‍ق در محدوده سبزه‌میدان رشت سکنی گزیدند و مرکز

۱- سرزمین و مردم فومنات، صفحه ۴۰۹

حکومت‌شان کُمسار را رها کردند. در این وقت فومن همچنان روبه افول بود که این افول بعد از اینکه فومن مرکزیت خود را بعد از تصرف گیلان توسط شاه عباس اول صفوی در شوال سال ۱۰۰۰هـق از دست داد، بیش از پیش گردید، تا جائی که از اهمیت و جایگاهش کاسته شد و فومن تنها به نام قصبه خوانده شد که این موضوع در یادداشت‌ها و سفرنامه‌های سیاحان و مستشرقین زمان قاجار کاملاً مشخص است.

اما در سال‌های آغازین سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بعد از حاجی محمدخان فومنی ،حکمرانی منطقه فومن به پسرش معصوم‌خان رسید، اما حکمرانی وی بیشتر چندان دوام نیاورد و در رمضان سال ۱۲۶۵هـق به دست رقبایش در عمارتش در سبزه‌میدان رشت کشته شد. حکمران پس از او حاجی‌قاسم‌خان پسر دیگر حاجی محمدخان بود. مدت حکمرانی حاجی‌قاسم‌خان فومنی هم چندان نپایید. بنا به نوشته شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور در نامها و نامدارهای گیلان؛ او در زمان حکمرانی‌اش با یکی از دختران حسینعلیخان‌بن امیر هدایت‌الله‌خان و همچنین دختری دیگر از فتحعلیخان‌بن امیر هدایت‌الله‌خان ازدواج کرد. پدرش محمدخان برای انکه دوستی طرفداران امیر هدایت‌الله‌خان فومنی (اتورخان رشتی) را به سوی خود جلب کرده باشد، یکی از دختران فتحعلیخان و همچنین دختری از حسینعلیخان را به عقد ازدواج پسرش قاسم‌خان در آورده بود. به هر روی همانطور که گفته شد؛ حکمرانی قاسم‌خان طول نکشید و بعد از او برادرش حاجی اسماعیل‌خان به حکومت منطقه فومن رسید. در رابطه با وی نیز نوشته‌اند که فرزندی نداشت. اما از یادگارهای با ارزش او به روایتی مدرسه‌ای

دینی در رشت بود که در همان زمان بر پا شد. بعد از وی برادرش ناصر خان به حکومت رسید که در روزنامه دولت علیه ایران (نمره ۴۷۶، سال ۱۲۷۷هـ‍ـق) عهد ناصری از او یاد شده است.[۱]

پس از این در دهه‌ی سال ۱۲۸۰هـق حکمرانی فومن به دست محمودخان فومنی فرزند قاسم‌خان سپرده شد. محمودخان که ملقب به «مدیرالسفراء» بود، یکی از عمه‌های ناصرالدین شاه قاجار به نام ملک‌زاده خانم ملقب به «زینت‌السلطنه» و معروف به عمه رشتی را به همسری داشت. نوشته‌اند که محمودخان در فواصل بین سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۹هـق به شادباش تولد تنها پسر خود میرزا عبدالحسین‌خان در فومن جشنی بر پا کرد و به یادبود آن، سکه‌ای نیز در دارالضرب فومن ضرب نمود و بین اهالی و رعایای منطقه تقسیم کرد. به‌دنبال این ماجرا دشمنان او خبر به گوش ناصرالدین شاه رساندند و به وی تلقین کردند که محمودخان داعیه سلطنت دارد. در نتیجه شاه علیرغم علاقه‌ای که به عمه‌ی خود داشت، به حاکم وقت گیلان یحیی‌خان مشیرالدوله دستور داد تا سر محمودخان را از تن جدا کند، ولی زینت‌السلطنه پا در میانی کرد و با پرداخت خون بهای شوهرش، مجازات را به بستن چوب و فلک تقلیل داد.[۲] محمودخان پس از این ماجرا سالها در غم و ناراحتی روزگار گذراند و به استناد گزارش‌های میرزاحسین‌خان سپهسالار صدراعظم به بیماری روحی و گویا افسردگی مبتلا شده بود، تا اینکه سرانجام در سال ۱۳۰۲هـ.ق درگذشت.

۱- سرزمین و مردم فومنات، صفحه ۴۱۰

۲- حکمرانان گیلان در عهد زندیه و قاجاریه، صفحه ۲۰۵

پس از این ماجرا، میرزاعبدالحسین‌خان فومنی فرزند محمودخان از سوی ناصرالدین شاه قاجار در سال 1295هـ.ق حاکم فومن و ماسوله شد. به گواهی برخی متون قدیم او در سال 1302هـ.ق بعد از فوت پدر به لقب و منصب «مدیرالسفرایی» نایل آمد. و چندی بعد به منصب نظامی «امیر زمانی» مفتخر گردید. در سال 1315هـ.ق سر کسنول ایران در تفلیس شد و پس از آن در ذیحجه سال 1325هـ.ق در سال‌های مشروطه با همراهی میرزاصادق‌خان اکبر ملقب به «سردار معتمد» و «محتشم‌الملک» عهده‌دار حکومت گیلان گردید. در شانزدهم سال 1327هـ.ق واقعه مدیریه توسط اعضای کمیته ستّار رشت در باغ و عمارت شخصی او که در محل فعلی بیمارستان رازی و بازارچه سردار جنگل قرار داشت بوجود آمد که در آن واقعه آقابالاخان سردار افخم حاکم مستبد گیلان عصر مشروطه کشته شد و رشت به‌دست مشروطه‌طلبان و آزادیخواهان افتاد. میرزاعبدالحسین‌خان چندی بعد در سال 1329هـ.ق با لقب «سردار همایون» برای مدتی حاکم قزوین شد که زیاد دوام نیاورد.

در سال 1330هـ.ق به گیلان بازگشت و اندکی بعد در همان سال (1291 خورشیدی) پس از حدود بیست سال حکمرانی بر فومن از دنیا رفت. وی مردی مهربان و آگاه بود و در زمان حکومتش، فومن به عمران و آبادانی رسید. بازار سنتی فومن در زمان حکمرانی وی در فواصل بین سال‌های 1279 تا 1281 خورشیدی با آجر و سفال تجدید بنا شد که امروزه پا برجاست. عمارتی در کاسان پسیخان وهمچنین در باغ مدیریه رشت(محدوده بیمارستان رازی وحومه) که ملک شخصیش بود داشت . جایی که اعضای کمیته ستاررشت در دوره مشروطه

آقا بالا خان سردار افخم حاکم مستبد گیلان رادر آن به قتل رساندند و گیلان از آن پس بدست مشروطه خواهان گیلان افتاد.یکی از فرزندانش ابوالفتح‌خان محمودی (امجدالسلطنه) نام داشت که پدر محمود محمودی (نماینده سابق فومن) و شرافت محمودی (همسر حاج غلامحسین‌خان اکبر بیگلربیگی) محسوب می‌شد.

پس از این در سال‌های نهضت جنگل به رهبری شیخ یونس استادسرایی معروف به میرزاکوچک جنگلی، افرادی از سوی سران جنگل به حکومت منطقه فومن منصوب شدند. بعد از خاتمه نهضت جنگل و شهادت رهبر آن در آذرماه سال ۱۳۰۰ خورشیدی، این منطقه همانند دیگر نقاط به زیر فرمان رضاخان و کارگزاران آن در آمد، تا اینکه در سال ۱۳۰۹ خورشیدی نهاد فرمانداری در این شهر تأسیس و از آن پس افرادی چون :عیسی‌خان اعتمادالسلطنه ، محمدخان تالش انساندوست[1] و دیگران، حکمرانی و در واقع فرمانداری منطقه را زیر نظر استانداری گیلان در دست گرفتند.

خاندان صفاری

این خاندان از صفاری‌های لاهیجان هستند که نسب خود را به یعقوب لیث‌صفاری (مؤسس سلسله صفاریان) می‌رساندند. سردودمان صفاری‌ها، حاج مهدی فرزند حاج میرزا است که در زمان زندیه و قاجاریه حکومت منطقه لاهیجان و حومه را در دست داشتند. دختر حاج مهدی به همسری

---

[1]- وی ازسال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ دارای سمت مختلفی چون نایب‌الحکومه ماسوله، شفت، فومن، رودسر و دومین فرماندار انزلی و همچنین فرماندار فومنات بود، تا اینکه عاقبت در فروردین سال ۱۳۴۸ در سن ۹۴ سالگی در چمارسرا رشت بدرود حیات گفت.

امیرهدایت‌الله‌خان فومنی (اتورخان رشتی) —از حاکمان مقتدر گیلان قدیم در آمده بود و پسرانش با نامهای: حاج صادق و آقا معصوم لاهیجی هم از معتبران شرق گیلان بودند. آقا معصوم در زمان کریم‌خان زند حاکم لاهیجان بود و پس از قتل او پسرش به حکومت لاهیجان دست یافت. پس از وی امور منطقه برعهده میرزاکاظم‌خان از شاخه خانواده صادق‌خان قرار گرفت و چندی بعد حاج علی‌اکبر (جدامین‌الدیوان) پسر صادق‌خان بر لاهیجان فرمان راند. حاج علی‌اکبر در عمران و آبادانی لاهیجان بسیار کوشید و حتی در سال ۱۲۳۹هـ.ق مسجدی را در محله گابنه لاهیجان بنا نهاد که بعدها به نام او، یعنی «اکبریه» معروف شد و امروزه یکی از آثار تاریخی مهم شهرستان لاهیجان است. پس از حاج علی‌اکبر برادرزاده‌اش کاظم‌خان گرداننده امور لاهیجان گردید و سال‌ها در این منصب بود، تا اینکه در سال ۱۲۵۸هـق درگذشت و پسرش محمدعلی‌خان امین‌الدیوان جای او را گرفت.[1] در این وقت شرق گیلان به دو بخش بزرگ لاهیجان و رانکوه تقسیم می‌شد و دیگر نواحی از توابع این دو بودند. امین‌الدیوان در آن زمان مالک بخشی اعظمی از مناطق مذکور بود و نفوذ بسیاری داشت. در زمان وی میرزا سعیدخان موتمن‌الملک و سپس دوستعلی‌خان نظام‌الدوله حاکم کل گیلان بودند. نوشته‌اند که با روی کار آمدن نظام‌الدوله، روس‌ها که در اوج درگیری و رقابت با انگلیسی‌ها بر سر مناطق سواحل جنوبی دریای کاسپین به‌ویژه گیلان بودند، سخت خشمگین شدند که در پی آن پیمان‌شکنی روس‌ها در مقابل ایران و ناآرامی دگرباره‌ی گیلان را به‌دنبال داشت.

۱- در برخی یادداشت‌ها آمده که وی در سال ۱۲۷۶هـق حکومت لاهیجان را در دست گرفت.

پس از این ماجرا، بنا به انگیزش میرزاحسین‌خان سپهسالار صدراعظم وقت ایران ناصرالدین‌شاه قاجار در سال ۱۲۹۰هـ‌ق به جهت آشنایی با پیشرفت‌های کشورهای اروپایی از راه رشت –بندر پیربازار –بندرانزلی راهی روسیه و کشورهای اروپایی شد و قبل از سفر، یحیی‌خان مشیرالدوله برارد میرزاحسین‌خان سپهسالار را به حکمرانی گیلان برگزید. یحیی‌خان در ماه‌های آغازین حکومتش، به‌دنبال رویارویی روسیه و انگلیس، با ناآرامی گیلان مواجه شد و به ناچار برای فرو خواباندن ناآرامی‌ها، از نیروهای خانواده‌های توانمند بومی گیلان، از جمله میرزامحمدعلی‌خان امین‌الدیوان لاهیجی کاست و زمینه نابودی توان وی را فراهم آورد. در این راستا وی ابتدا بر توان خاندان منجم‌باشی لنگرودی در شرق گیلان افزود و بدین ترتیب خان‌های دیلمان به سبب پیوند خویشاوندی با خاندان منجم‌باشی، توانی بیشتر یافت و اراضی بیشتری را پیرامون زمین‌های زیر فرمان خود به چنگ آوردند. خان‌های دیلمان زمین‌هایی را میان سیاهکل ولاهیجان از امین‌الدیوان لاهیجی و زمین‌های حاکمان عمارلوی رودبار را در پهنه‌ی جنوبی و غربی دیلمان را خریدند و بر توان و قدرت خود افزودند. ایشان پس از ورود به این نواحی، خانه‌های خود را در جنوب شهرجوب و غرب خبایانی که امروزه در راستای راه میانه لاهیجان به سیاهکل و سیاهکل به دیلمان ساخته شده بر پا کردند. آنان نیمی از سال را در دیلمان و نیمی دیگر را در پهنه‌ی جلگه‌ای که زیر فرمان خود داشتند می‌گذراندند و به نوشته‌ی شادروان افشین پرتو، زیستگاه جلگه‌ای آنان اندک‌اندک گسترش یافت و دو روستای کلسر و برفجان را که در دو سوی شهر جوب بودند در خود گرفت و شهری کوچک به نام سیاهکل شد.

پس از این در رجب سال۱۲۹۵هـ‌ق ناصرالدین شاه قاجار راهی دومین سفر خود به اروپا شد. او در این وقت میرزامحمدخان امین‌الدیوان[1] را به بهانه‌ی پیری از حکمرانی لاهیجان بر کنار و امور لاهیجان را به والی خود در رشت سپرد. اندکی بعد عبدالله‌خان قاجار دولّو که بعد از کامران میرزا نایب‌السلطنه روی کار آمده بود، برادر خود فضل‌الله‌خان را به لاهیجان فرستاد و امور این منطقه را به او سپرد. فضل‌الله‌خان در دوران حکومتش بر لاهیجان به خاطر ستم بر مردم این شهر با خیزش آنان، از جمله علی اشرف لاهیجی عندلیب از شاعران نامدار روبرو شد. که برآیند آن، کشته شدن وی در سال ۱۳۰۱هـ‌ق بود. پس از این در زمان ابونصرمیرزا حسام‌السلطنه، میرزاحسین‌خان معظم‌السلطنه پسر امین‌الدیوان و پدر سرتیپ وسناتور محمدعلی‌خان صفاری و میرزا احمدخان صفاری (سالار موید) حاکم لاهیجان گردید. بر سر کارآمدن میرزاحسین‌خان بار دیگر لاهیجان و بازار آن را به تکاپو واداشت و رونق مجدد گرفت. پس از وی کسان دیگری یکی پس از دیگری به حکومت لاهیجان رسیدند و این منطقه در دوره‌های بعد، به‌ویژه عصر مشروطه و نهضت جنگل رویداد و حوادث دیگری را تجربه نمود که شرح آنها در برخی از منابع تاریخ گیلان آمده است. در این دوره هم اشخاصی از خاندان قدیمی لاهیجان حکومت این منطقه را در دست داشتند. در دوره نهضت جنگل، حکومت این منطقه در دست برخی از سران این نهضت از جمله دکتر ابراهیم‌خان حشمت‌الاطباء طالقانی بود. پس از وی زمانی هم میرزارحیم‌خان مستوفی محصصی ریاست دایرهٔ حکومتی یا همان فرمانداری را برعهده داشت.

۱- وی ازمین‌دارهای بزرگ گیلان بود کهخانه‌ای در محله‌ی خمیران زاهدان رشت محدوده حاجی‌آباد فعلی نیز داشت.سال ۱۳۱۰ هـ. ق را تاریخ وفات وی نوشته‌اند.

خاندان منجم‌باشی

به استناد برخی از یادداشت‌ها و گزارش‌ها، نخستین فرد از این خاندان که ظاهراً حاکم لنگرود و رانکوه بود. میرزا محمدصادق‌خان لنگرودی معروف به «منجم‌باشی» نام دارد که فرزند بزرگ میرزا محمدرضا و برادر بزرگ میرزا موسی‌خان منجم‌باشی بود. وی از نزدیکان امیرهدایت‌خان فومنی (اتورخان رشتی) بود که بعدها موردعنایت آقامحمدخان قاجار قرار گرفت و قاسم‌آباد رودسر به‌عنوان تیول به وی داده شد. وی علم نجوم و ستاره‌شناسی می‌دانست و به همین خاطر ملقب به «منجم‌باشی» گردید.

وی و فرزندزادگانش از نیمه دوم قرن دوازدهم هجری قمری و از زمان آقامحمدخان قاجار تا پایان قرن سیزدهم، یعنی تا قبل از شروع سلطنت رضاشاه در لنگرود و بعضاً در کل گیلان حکومت داشته‌اند. برخی از نوادگان این خاندان در ارتش، وزارت دادگستری، وزارت آموزش و پرورش و دستگاه حکومتی حضور داشته و بعضاً در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران مؤثر بوده‌اند. امروزه فرزندزادگان و نوادگان این خاندان با نام خانوادگی: منجمی، معتضد منجمی، مسیحا، اسدی،مشکوتی و مشکات شناخته می‌شوند.امروزه آثار و ابنیه تاریخی ای ازاین خاندان در لنگرود و قاسم آباد رودسر ودیگر نواحی باقی مانده است.

دومین فرد از این خاندان که به مقام و منصب حکومت رسید میرزا موسی نایب‌رئیس است که اغلب سمت پیشکار و وزیر ونایب‌الحکومه داشت. وی شخصی مدیر و مدبر بود که عاقبت در سال ۱۲۶۵هـ‌ق درگذشت. نامبرده در سال ۱۲۱۸هـ‌ق حاکم گیلان شد و در ربیع‌الاول سال ۱۲۲۰هـ‌ق که روس‌ها به

فرماندهی ژنرال سیسیانف مأمور حمله به گیلان و تسخیر رشت شده بودند، اسباب و وسایل پیکار را در اختیار قوای گیلان گذاشت و ایشان روس‌های متجاوز و اشتغالگر را در پیله‌داربن پیربازار از پای در آوردند و آنها را مجبور به عقب‌نشینی و فرار نمودند. پس از وی فرزندش حاج محمدمهدی‌خان معروف به حاج آقا بزرگ منجم‌باشی به حکومت منطقه رسید که در سال ۱۲۴۶هـ‌ق از حکومت معزول شد. شخص بعدی از این خاندان میرزاعبدالباقی منجم‌باشی فرزند حاج آقا بزرگ نام دارد که تحصیلات علوم عقلی و نقلی و ریاضی داشت و منجم هم بود. وی در سال ۱۲۵۰هـ‌ق با دختر سی‌وچهارم فتحعلیشاه قاجار به نام شاه جهان خانم (خان بی‌بی) ازدواج کرد. پس از این متولی باشی آستان قدس رضوی در مشهد گردید. بعدها به قم آمد و بین سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۵هـ‌ق در همانجا در گذشت و در ابن‌بابویه شهر ری مدفون شد. بعد از میرزا عبدالباقی‌خان اول پسر او میرزا مهدی منجم‌باشی نایب‌الحکومه گیلان بود. دختر میرزا عبدالباقی‌خان به نام طوبی خانم با پسر میرزا عبدالله‌خان اول به نام میرزا عیسی‌خان که از سوی ناصرالین شاه ملقب به «مشکات‌السلطنه» شد ازدواج کرد و از زمان او خاندان مشکاتی از منجم‌باشی انشعاب پیدا نمود. میرزاعیسی‌خان نوه دختری امیرقاسم‌خان قاجار و خواهرزاده ملکه مهدعلیا و پسرخاله ناصرالدین‌شاه بود که دو پسر به نام‌های حاج میرزای علی اکبرخان مشکات‌السلطنه و حسینعلی‌خان سرهنگ داشت. حاج میرزا علی‌اکبرخان با نوه عمو و دختر خاله پدرش به نام مریم خانم نواب عالیه ازدواج کرد که حاصل این ازدواج پنج فرزند پسر به‌نام‌های: میرزاعلی‌خان نجم‌السلطان، میرزا آقاخان احتشام همایون، حسینعلی‌خان سالار مشکات، سرهنگ داودی

مشکاتی و مهندس ولی‌خان مشکاتی شد. شخص دیگر این خاندان میرزا اسحاق ملقب به «مشکوةالسلطنه» است، فرزند میرزا عبدالله منجم‌باشی و نوهٔ میرزا عبدالباقی منجم‌باشی است. وی در سال ۱۳۲۵هـ‍ق حاکم لنگرود بود. یکی دیگر از این خاندان علی‌اکبرخان مشکوةالسلطنه است که حاج حسینعلی سالار مشکات (۱۳۷۱-۱۲۸۴) و مرحومه اشرف مشکاتی (شاعره و همسر یوسف‌خان منجمی) از فرزندان وی هستند. در منابع نهضت جنگل از میرزاعلی‌خان منجم‌باشی ملقب به «نجم‌السلطنه، یاد شد که در حوالی سال ۱۳۳۷هـ‍ق حاکم لنگرود بوده است.[۱] این خاندان با دیگر خاندان‌های محلی منطقه ازجمله خاندان جواهر دشتی روابطی نزدیک و حسنه داشتند و اغلب در کارهای خیر و عام‌المنفعه پیشقدم بودند.

خاندان صوفی

سردودمان این خاندان نعمت‌الله‌خان صوفی نام داشت که مورد عنایت شاه عباس اول صفوی قرار گرفت و پس از اینکه گیلان توسط شاه عباس تسخیر شد و استقلال خود را از دست داد، در سال ۱۰۰۴هـ‍ق بخشی از اراضی دیلمان و خورگام عمارلو به‌عنوان تیول به وی داده شد. این خاندان بعدها به منطقه املش و رانکوه نیز دست یافتند و حکومت این مناطق هم در اختیار ایشان بود. نوشته‌اند که اولین شخص از این خاندان ولی‌سلطان صوفی نام داشت که رییس ایل صوفی نیز به‌شمار می‌آمد. بعد از وی نعمت‌الله‌خان صوفی و سپس بهرام‌قلی سلطان صوفی ریاست طایفه صوفی و حکمرانی نواحی املش و رانکوه را بدست آوردند.

۱- از یادداشت‌های زنده‌یاد محمدرسول دریاگشت و همسرش بانو فرهمندنیا

صوفی‌ها از کردهای ایل صوفی بوده و از مهاجرین دوره صفویه می‌باشند که به گیلان کوچ کردند. بعضی بر این عقیده‌اند که ایشان ابتدا به منطقه اطراف قزوین کوچ داده شده‌اند و از آنجا به تدریج به گیلان در حوزه ییلاقی املش سکونت اختیار کردند. برخی هم بر این باورند که ایشان از ابیورد خراسان آمده‌اند، شادروان شیخ‌بهاءالدین املشی که خود از تبار صوفی‌ها بود، در یادداشتی آورده که: رییس ایل صوفی در دربار صفویه صاحب طبل و علم بود. یعنی دو پسرش طبل و علم می‌نواختند و می‌افراشتند که عابرین راه باز کنند و ادای احترام نمایند. و همچنین جمعی نیز معتقدند که ایل صوفی از ایلات چهارمحال بختیاری منتسب شده و به این منطقه آمده‌اند. شماری هم گفته‌اند که صوفی‌ها از اکراد منطقه بیجار کردستان بودند که به نام صوفی سیا منصوری در منطقه می‌زیستند. به هر روی ایشان از خاندان‌ها قدیمی منطقه بوده و امروز، آثار و ابنیه‌هایی از ایشان در املش باقیست که از جمله آنها می‌توان به عمارت عبدالعلی‌خان صوفی املش داماد مرحوم حاجی سیدرضی مقیمی فومنی (از مالکین و بزرگان سابق فومن) اشاره داشت. تاکنون پنج نسل اعضای این خانواده بعضاً به مقامات عالیه رسیده و مصدر خدماتی هم در منطقه و گیلان بوده‌اند. امروزه نوادگان ایشان با نام خانوادگی متعددی چون: صوفی، صوفی سیاوش، صوفی املش، صوفی املشی، نعمتی صوفی، اکبری صوفی، رحمتی صوفی، سمیعی صوفی، داودی صوفی، عنایتی صوفی، علمی و غروی شناخته می‌شوند.

خاندان حاکمی

نام خانودگی خاندانی است از پیربازار رشت که از شخصی به نام حاجی

میراسماعیل معروف به «حاجی حاکم» گرفته شده است. حاجی میراسماعیل و پدرش حاجی میرتقی در زمان قاجار مالک و حاکم پیربازار بودند و در تجارت ابریشم اشتغال داشتند. حاجی میراسماعیل بعدها به کار دیوانی نیز روی آورد و همانند حاجی یوسف‌خان فومنی (خان حاکم) به مقام کلانتری کل رشت در زمان قاجار رسید. در دوران کلانتری وی در میان شماری از خانواده‌های معتبر رشت که در دو منطقه حیدری و نعمتی رشت ساکن بودند، جریانی روی داد ه منجر به درگیری و کشمکش پیروان حیدری‌محله و نعمتی‌محله گردید. به زعم یادداشت‌های شادروان جهانگیر سرتیپ‌پور در نامها و نامدارهای گیلان: در این کشمکش که در محرم سال ۱۲۷۸هـ‍ق به مدت چهار روز به وقوع پیوست، شماری مجروح و تعدادی هم به قتل رسیدند و حتی خانه‌هایی به آتش کشیده شد. کار به مداخله سربازان مسلح کشیده شد که به ماجرا پایان دادند. به‌دنبال این واقعه مأموراین از تهران به رشت وارد شدند. عده‌ای را به فرمان ناصرالدین شاه قاجار به زنجیر کشیدند و اموال بعضی کسان که متهم به افروختن آتش نزاع بودند مصادر شد. ازجمله زندانیان که به‌خاطر شاید قصور در انجام وظیفه مصادره شد و خود به تهران منتقل شدند، حاجی میراسماعیل کلانتر شهر و پسرش میرقاسم پیربازاری بود. نوشته‌اند که: حاجی میراسماعیل پس از چندی مورد عفو شاه قرار گرفت، ولی زندان را ترک نکرد و اصرار داشت که به کارش رسیدگی مجدد شود تا بی‌گناهی خود را به اثبات رساند. در چنین اوضاع و احوالی بود که سال ۱۲۷۰هـ‍ق درگذشت و پیکرش با تشریفاتی به قم منتقل و بعد پسرش که به لقب

«معین‌السادات» نائل آمده بود به گیلان بازگردانده شد.[۱]

از حاجی میراسماعیل حاکم، هفت پسر باقی ماند که از جمله‌ی آنان: میرعلی، میرحسن، میراسحاق، میرابوتراب و میرقاسم پیربازاری نام داشتند که نوادگان ایشان بعدها نام خانوادگی «حاکمی» را برگزیدند. میرشمس‌الدین از فرزندان دیگر حاجی میراسماعیل بود که فرزندانش به اعتبار جد پدری خود «وقارالسلطنه» نام خانوادگی «وقاری» را انتخاب کردند. فرزند دیگر حاجی میراسماعیل هم میرحسین نام داشت که فرزندش میرحسام‌الدین بعدها به بغداد رفت و فرزندانش به دربار ملک فیصل راه یافتند و با نام خانوادگی «حسام‌الدین» معروف شدند.

فرزند کوچک حاجی میراسماعیل حاکم، قاسم‌خان بود که نزد مردم رشت به «عالی‌جناب حاجی میرقاسم پیربازاری» معروف بود. وی با دختر میرزا فتحعلی‌خان یعنی خواهر میرزا محمد علیخان سمیعی رحمت‌آبادی ازدواج کرد که ثمره ازدواجش دختری به‌نام آفاق‌السلطنه شد که به همسری میرزا هادی‌خان مفتخرالملک صفاری که مردی خیراندیش و گشاده‌دست بود در آمد. در ازدواج دوم حاجی میرقاسم پیربازاری هم پسری بنام میرعباسعلی حاکمی (مؤیدالملک) بوجود آمد که ثمره ازدواج وی با دختر حاجی میرزا احمدخان مژدهی (معین‌الممالک) چند دختر و سه پسر به نامهای: معین، محمد و میرعلی حاکمی گردید. شادروان میرمحمد حاکمی(متوفای ۱۳۷۸) همان است که مالک پیشین پیربازار بود و ایستگاه خط راه‌آهن رشت به پیربازار که در سال ۱۲۹۵ خورشیدی توسط یک تاجر گرجی مقیم روس به نام خوشتاریا برای تردد سریع مسافر و

۱- نامها و نامدارهای گیلان، صفحه ۱۷۲

جابه‌جایی کالاهای بزرگ منطقه راه‌اندازی شده بود در محل خانه‌ی وی در محمدآباد پیربازار قرار داشت. ایستگاه آن در رشت هم در ابتدای خیابان سعدی واقع شده بود که به آن خط ماشین می‌گفتند.[۱] زنده‌یاد دکتر سید علی حاکمی فرزند دیگر میرعباسعلی (متوفای ۱۳۱۹هـ.ش) باستان‌شناس بود و مدتی هم معاونت موزه ایران باستان را بر عهده داشت. وی متولد سال ۱۲۹۶ خورشیدی در محله صیقلان رشت بود که عاقبت در تیرماه سال ۱۳۷۶ وفات یافت. از این خانواده عمارتی تاریخی به جا مانده که امروزه در حومه میدان صیقلان (بسیج) کلانشهر رشت قرار دارد و از آثار تاریخی مربوط به زمان ناصرالدین‌شاه قاجار به شمار میرود. این عمارت که بخش اندرونی زیبای آن به «تالار آیینه» معروف است، توسط حاجی میراسماعیل یا فرزندش میرقاسم پیربازاری بنا شده بود که بعدها در سال ۱۳۱۸ خورشیدی شادروان میرزا احمد ابریشمی از تاجران وقت رشت از ورثه وی خریداری کرد که امروزه به عمارت ابریشمی معروف است. حاجی امیراسماعیل علاوه بر این در محله زرجوب رشت نیز مسجد و تکیه‌ای را بنا و وقف کرد که به «حاجی حاکم» معروف بود.

خاندان اکبر

سردودمان این خاندان معروف، اکبرخان بیگلربیگی فرزند حاج آقاجانی اُمُشه‌ای نام دارد که از اهالی روستای اُمُشه سنگر رشت بود و تا سال ۱۳۰۷هـق در قید حیات بود. وی در زمانی که راه رشت به منجیل در سال‌های ۱۲۷۸ – ۱۲۷۷هـق تعریض می‌شد. مباشرت اجرای راه‌سازی قطعه مربوط به سنگر –

۱- جهت آگاهی بیشتر در این رابطه نگاه کنید به؛ رشت در آیینه‌ی تاریخ، تألیف نگارنده

امامزاده هاشم را برعهده گرفت و چون به خوبی انجام داد، مورد توجه مردم و مقامات محلی و همچنین کارفرمایانی چون حاج ملارفیع شریعتمدار قرار گرفت و از آن پس همان قطعه را اجاره کرد و به راهداری و مرمت راه‌ها پرداخت و از این طریق سود چشمگیری نصیبش شد. چندی بعد در زمان حکومت قاسم‌خان والی[1]، به داروغگی رشت رسید و سپس گمرکات گیلان و مازندران و حتی گمرمات خراسان و کرمانشاه را نیز اجاره کرد. وی در همان سال‌ها قسمت مهمی از خالصجات دولت را خرید و مالک بخشی از منطقه فومنات و رشت شد. اکبرخان دارای برادرانی بود به نام‌های: میرزامهدی، میرزا محمدعلی، حاج محمدکاظم‌وکیل‌الرعایا و حاج یوسف‌خان. میرزا مهدی پدر میرزاصادق‌خان اکبر بود. میرزا محمدعلی هم پدر میرزا فتح‌خان اکبر به‌شمار می‌رفت. حاج محمدکاظم‌خان هم پدر کسانی چون میرزاکریم‌خان اکبر رشتی و میرزا عبدالحسین‌خان معزالسلطان (سردار محیی) بود که ایشان از سران و فعالین گیلان عصر مشروطه بودند. امروزه فرزندزادگان ایشان با نام خانوادگی خان‌اکبر، نعیمی، اکبر و نعیمی اکبر شناخته می‌شوند. برادر دیگر اکبرخان، حاج یوسف‌خان نام داشت که فرزندانش نام خانوادگی «عمو» را انتخاب کردند.

اما از میان برادرزاده‌های اکبرخان، دو تن به وی نزدیک شده و همراهش بودند. میرزاصادق‌خان اکبر که بعدها ملقب به «سردار معتمد» و «محتشم‌الملک» گردید و با تنها دختر عموی خود ازدواج کرد و ازایشان فرزندانی چون: حسن‌خان

---

[1]- میرزاقاسم‌خان والی همان است که خورشت محلی و معروف میرزا قاسمی منسوب به اوست. وی از آنجایی که به آشپزی علاقه داشت، در سال ۱۲۳۹ خورشیدی برای اولین بار به تهیه و ابداع این خورشت مبادرت وزید که بعدها به نام او، یعنی "میرزاقاسمی" معروف شد.

اکبر (نماینده پیشین فومن، رشت) و محمدخان اکبر (رییس تشریفات دربار پهلوی، داماد حاج محمد حسین مهدوی امین‌الضرب) به یادگار ماند. میرزا صادق‌خان متولد رشت بود که پس از اتمام تحصیلات وارد تشکیلات عموی خود شد و بعدها از مالکین بزرگ گردید و در زمان محمدعلی‌شاه قاجار اداره امور حکومتی گیلان را به همراه میرزا عبدالحسین‌خان فومنی (مدیرالملک) برعهده گرفت. وی در دوره سوم مجلس شورای ملی از رشت به نمایندگی برگزیده شد و در سال ۱۲۹۹ خورشیدی در کابینه پسر عمویش میرزافتح‌الله‌خان اکبر سپهدار اعظم رشتی به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. پس از این چند دوره هم نماینده اهالی رشت در مجلس شورای ملی بود، تا اینکه عاقبت در سال ۱۳۱۱ خورشیدی بدرود حیات گفت. باغ محتشم رشت برگرفته از نام اوست که از طرف زنش به او رسیده بود و بعداً در شهریور سال ۱۳۳۹ خورشیدی در زمان استانداری علی دهقان به‌صورت پارک شهر درآمد.[۱]

برادرزاده دیگر اکبرخان، میرزافتح‌الله خان اکبر نام داشت که بعدها ملقب به «سردار منصور» و «سپهیدار اعظم رشتی» شد و بعد از اینکه با زن عمویش ازدواج کرد. همانند پسر عمویش وارث اکبرخان شد و بدین‌ترتیب ثروت بسیاری در اختیارگرفت. وی زاده رشت بود که پس از اتمام تحصیلات همچون پسرعمویش میرزاصادق‌خان اکبر وارد تشکیلات عموی متمول و متنفذ خود شد. نوشته‌اند که او و صادق‌خان خیلی زود مورد توجه اکبرخان بیگلربیگی قرارگرفتند و به نامزدی دو دختر او در آمدند. لیکن هنوز این نامزدی به ازدواج نینجامیده بود که اکبرخان

۱- رشت در آیینه‌ی تاریخ، صفحات ۱۷۱ و ۱۷۲

در سال۱۳۰۷ هـ. ق بدرود حیات گفت و میرزافتح‌الله‌خان با هدف حفظ دارایی عمویش ترجیح داد به جای دختر عمو با بیوه جوان عموی خود ازدوج کند. از قضا دختری که نامزد فتح‌الله‌خان بود؛ اندکی بعد درگذشت و تمامی ثروت اکبرخان به تنها دختر و بیوه او و در واقع به فتح‌الله‌خان و صادق‌خان رسید. فتح‌الله‌خان در سال۱۳۰۷هـ.ق با درجه امیر تومانی و عنوان بیگلربیگی اجاره‌دار گمرکات شمال ایران شد و به تدریج ملقب به سالار افخم، سالار اعظم و سردار منصور گردید.

وی در زمان مشروطه، به مشروطه‌خواهان تهران پیوست و بعدها به وزارت پست و تلگراف منصوب شد. زمانی هم نایب‌الحکومه گسکرات بود و در کابینه محمدولی‌خان خلعتبری تنکابنی، به وزارت عدلیه رسید. در سال ۱۳۳۳هـ‌ق از طرف اهالی طوالش به نمایندگی دوره سوم مجلس شورای ملی برگزیده شد و پس ازاین مجدداً وزیر پست و تلگراف شد. بعد از این در کابینه وثوق‌الدوله وزیر داخله و وزیر جنگ گردید، تا اینکه در آبان سال ۱۲۹۹ خورشیدی فرمان ریاست‌الوزرایی به نام او صادر شد و نخست‌وزیر ایران گردید، لیکن کابینه او پس از سه ماه با وقوع کودتای رضاخان سقوط کرد. پس از کودتا او در سفارت انگلیس در تهران پناهنده شد و سپس به خانه‌اش در رشت رفت ؛تا اینکه عاقبت به سال ۱۳۱۷ خورشیدی در تهران درگذشت و در گورستان ابن‌بابویه شهر ری در آرامگاه خانوادگی به خاک سپرده شد. خاندان اکبر از خاندان با نفوذ و تأثیرگذار درگیلان و ایران بوده و شخصیت‌هایی از ایشان در زمینه علمی، فرهنگی و سیاسی برخاسته‌اند. برخی از ایشان مصدر خدماتی هم بوده و در کارهای عام‌المنفعه شرکت داشته‌اند.

بعد از حکمرانی خاندان‌های حکومتگر و کسانی که به‌عنوان والی یا فرمانروا

و حاکم از ایشان یاد کردیم به حکمرانی و استانداری شماری از رجال سیاسی و افرادی برمی‌خوریم کهاز اواخر قاجار واوایل پهلوی به این سو بعنوان نماینده دولت امور منطقه و حکمرانی گیلان را بدست گرفتند که کسانی چون: میرزامهدی‌خان دادور (وثوق‌السلطنه)، میرزا سلیمان‌خان میکده، امیر خواجه نوری (نظام‌السلطان)، میرزا حسن‌خان رئیس (ظهیرالملک)، رضا افشار و دیگران از متقدمین‌شان بودند.[1] ایشان همواره بالاترین مقام اجرایی و نماینده ارشد حکومت مرکزی دردیارگیلان محسوب می‌شدند که قدرت و هوشمندی‌شان در پیشرفت یا عقب‌ماندگی این استان موثر بوده است. استانداران در آغاز در مرکز ایالت یا استان در محلی به نام دارالحکومه به حکمرانی مشغول بودند که بعدها این مهم در نهاد سیاسی تازه‌ای به نام «استانداری» صورت گرفت. در این مجموعه استاندار مافوق فرماندار و فرماندار که حاکم شهرستان تلقی می‌شود، مافوق بخشدار است.

۱- جهت آگاهی از استانداران گیلان رجوع شود به؛ استانداران گیلان از آغاز تا ۱۳۵۷ ،نوشته‌ی دکتر هومن یوسفدهی.

تصاویر

امیر هدایت‌الله خان فومنی معروف به اتورخان رشتی حاکم مقتدر گیلان در اواخر زندیه و اوایل قاجاریه

نصرت الله خان سردار امجد کرگانرودی حاکم مستبد سابق تالش

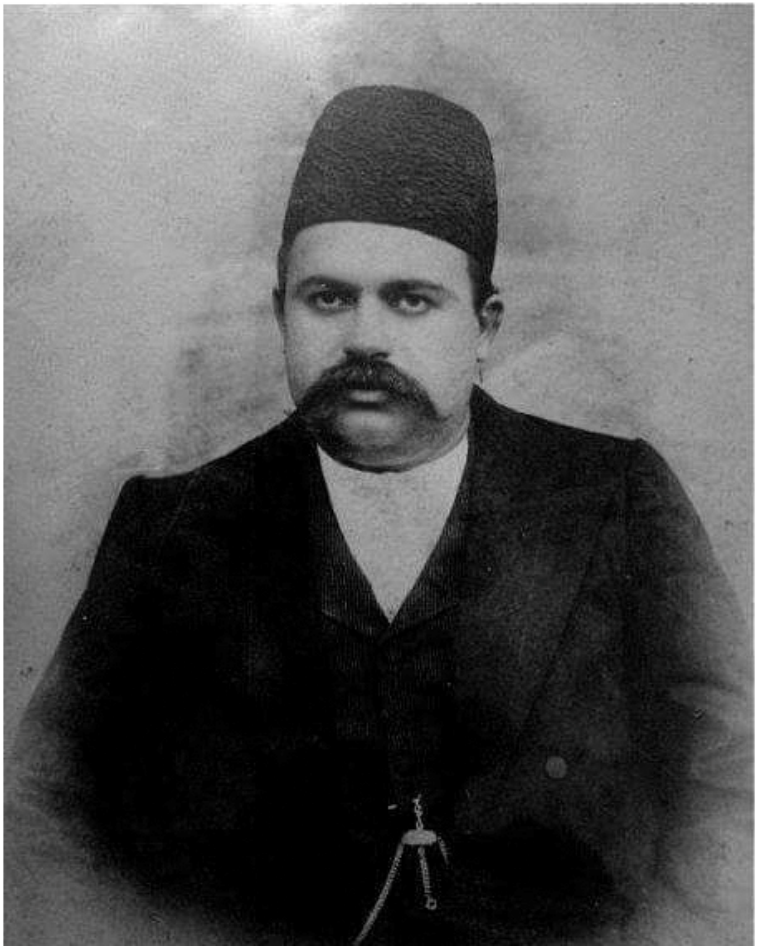

میرزاعیسی‌خان منجم‌باشی لنگرودی حاکم لنگرود در عهد قجر

محمدعلی خان انتخاب‌السلطنه حاکم سابق کرگانرود و هشتپر

میرزا عبدالحسین‌خان فومنی ملقب به مدیرالملک از حاکمان فومن و ماسوله در اواخر قاجار

محمدخان تالش انساندوست، نایب الحکومه شفت، کسما و لنگرود، فرماندار سابق فومنات و انزلی

حاج حسینعلی سالار مشکات از خوانین و مالکین سابق رشت و قاسم‌آباد رودسر

منابع و کتابشناسی

۱-ایران باستان؛ حسن پیرنیا، تهران، نامک، ۱۳۸۶، سه جلدی

۲-ایران در آستان یورش تازیان، آ.ا.ی. کولسینکف، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران: آگاه، ۱۳۵۶.

۳- ایران در زمان ساسانیان؛ آرتور کریستن‌سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران: ابن‌سینا، بی‌تا

۴-ایران عصر صفوی، راجر سیوری، ترجمه احمد صبا، تهران: طهوری، ۱۳۶۲

۵-ایران و ترکان در روزگار ساسانیان؛ عنایت‌ا... رضا، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰

۶-بازمانده میراث اسماعیلیه در ایران؛ سید محمدتقی میرابوالقاسمی، رشت، پیام فرهنگ، ۱۳۸۴

۷- تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، سید محمدتقی فخرداعی گیلان، تهران: علمی و فرهنگی ۱۳۶۳

۸- تاریخ ایران بعد از اسلام؛ عبدالحسین زرین‌کوب، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۳

۹- تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان؛ تئودور نولد که، ترجمه عباس زرین‌کوب، تهران انجمن آثار ملی ۱۳۵۸

۱۰- تاریخ تحولات اجتماعی –اقتصادی گیلان؛ ناصر عظیمی دوبخشری، رشت: گیلکان، ۱۳۸۱

۱۱- تاریخ جنگ‌های ایران و روس، میرزامحمدصادق وقایع‌نگار، گردآورنده حسین آذر به تصحیح امیر هوشنگ آذر، تهران، ۱۳۶۹

۱۲- تاریخ خاندان مرعشی مازندران، امیر تیمور مرعشی، به تصحیح منوچهر

ستوده، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۴

۱۳- تاریخ سلاطین صفویه، میرزامحمد معصوم، به اهتمام امیرحسین عابدی، تهران بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱

۱۴- تاریخ طبرستان و رویان و مازندران؛ سید ظهیرالدین مرعشی، تهران، گسترده، ۱۳۶۳

۱۵- تاریخ کادوس‌ها؛ علی عبدلی، تهران: فکر روز، ۱۳۷۸

۱۶- تاریخ گیلان، ملاعبدالفتاح فومنی، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹

۱۷- تاریخ گیلان و دیلمستان؛ سید ظهیرالدین مرعشی، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷

۱۸- تاریخ گیلان از آغاز تا برپایی مشروطه، افشین پرتو، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۶

۱۹- تاریخ گیلان پیش از اسلام، قربان فاخته، رشت، فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۶

۲۰- تاریخ گیلان پس از اسلام، قربان فاخته، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۶

۲۱- تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت؛ عباس اقبال آشتیانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷

۲۲- تاریخ هزار ساله اسلام در نواحی شمال ایران؛ محمدمهدی شجاع شفیعی، تهران: ساره، ۱۳۷۷

۲۳- جغرافیای تاریخی گیلان؛ دکتر شهرام امیر انتخابی، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۷

۲۴- حکمرانان گیلان در عهد زندیه و قاجاریه؛ هومن یوسفدهی، رشت، گیلکان، ۱۳۸۴

۲۵- خونینه‌های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران)؛ محمود پاینده لنگرودی، رشت، گیلکان، ۱۳۷۰

۲۶- دیلمیان از آغاز تا سده‌های چهارم هجری، سید رضا فندرسکی، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۶

۲۷- رشت در آیینه تاریخ؛ کیوان پندی، رشت ،کتیبه گیل، ۱۳۸۷

۲۸- سرزمین گیلان؛ الکساندر خودزکو، ترجمه سیروس سهامی، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۴

۲۹- سرزمین و مردم فومنات؛ کیوان پندی، رشت، بلور ۱۳۸۷، چاپ دوم

۳۰- سیری در فرهنگ تاریخ و جغرافیای تاریخی تالش، علی ماسالی، رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۹

۳۱- شهر یاران گمنام، احمد کسروی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳

۳۲- فرمانروایان گیلان؛ رابینو؛ ترجمه م.پ. جکتاجی و رضا مدنی؛ رشت: گیلکان، ۱۳۶۴

۳۳- کتاب گیلان؛ به سرپرستی ابراهیم اصلاح عربانی، تهران؛ گروه پژوهشگران ایران، جلد اول، دوم و سوم ۱۳۸۴

۳۴- کرونولوژی تاریخ گیلان؛ قربان فاخته، رشت: گیلکان، ۱۳۸۳

۳۵- گاوباره‌گان پادوسبانی؛ چراغعلی اعظمی سنگسری، تهران: بیتا، ۱۳۵۴

۳۶- نامها و نامدارهای گیلان؛ جهانگیر سرتیپ‌پور، رشت،گیلکان، ۱۳۷۱

۳۷- نگاهی به گیلان زمین؛ قربان فاخته، تهران: لوح زرین، ۱۳۸۷، چاپ دوم
۳۸- ولایات دارالمرز ایران – گیلان؛ رابن، ترجمه جعفر خمامی‌زاده، رشت، طاعتی: ۱۳۷۴
۳۹- شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، باقر عاقلی، تهران: گفتار، ۱۳۸۰
۴۰-زندگی‌نامه رجال و مشایر ایران، حسن مرسلوند، تهران: الهام، ۱۳۷۳
۴۱- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، مهدی بامداد، تهران: زوار، ۱۳۵۷
۴۲-رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، تهران: جاویدان، ۱۳۶۳